



با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید.

از یتیم داستانی تا قورچی تاریخی

(اثبات هویت ناشناخته حسین گُرد شبستری بر پایه شواهد تاریخی و ادبی)

تاریخ دریافت: ۰۳ آذر ۱۴۰۰ / تاریخ پذیرش: ۱۸ خرداد ۱۴۰۱

میلاذ جعفرپور^۱

چکیده

حسین گُرد شبستری از محبوب‌ترین پهلوانان متأخر در ادب حماسی فارسی است و بنا بر شواهد اخیر، گزارشی که برای مدّت‌ها از احوال و نبردهای او در ایران تحت عنوان داستان حسین گُرد شبستری مشهور شده، خود بخش چهارم از حماسه دیگری با عنوان یتیم‌نامه بوده که هنوز به شکل جامع منتشر نشده است. عمق بی‌توجهی به وجوه مختلف یتیم‌نامه تا جایی است که هنوز هویت تاریخی حسین گُرد به‌عنوان پهلوان محوری روایت، ناشناخته مانده و مایه اظهارنظرهای ناصوابی هم شده است. پژوهش حاضر به روش استقرایی و با تکیه بر شواهد نویافته منابع تاریخی و ادبی، به ارزیابی داده‌های داستانی پرداخته است. مطابق با برآیندهای طرح‌شده و تأیید قراین تاریخی و ادبی، حسین گُرد شبستری در واقع همان حسین بیگ تبریزی، قورچی خاصه شاه‌عباس بوده که در روایت داستانی به‌عنوان یتیم معرفی شده است.

کلیدواژه‌ها: صفویّه، یتیم، قورچی، حسین گُرد شبستری، حسین بیگ تبریزی، ارزیابی منابع.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

یتیم‌نامه، آخرین حماسه دینی منشور فارسی است که در عهد صفوی تألیف شده و در چهار بخش کلی: داستان بهزاد گوباز نوبری (در دوره شاه اسماعیل)، داستان مسیح دکمه‌بند تبریزی (در دوره شاه طهماسب)، داستان میرباقر آجریز اصفهانی و داستان حسین‌گرد شبستری (هر دو در دوره شاه‌عباس)، احوال پهلوانانی را گزارش کرده که وجود تاریخی دارند و با وجود نمود نسبی عیارانه، تحت عنوان یتیم به خدمت حکومت صفوی درآمده و به مقابله با تهدید بدخواهان اهل تسنن در قلمرو عثمانی، شبه‌قاره و خوانین افغان و ماوراءالنهر برآمده‌اند. هر یک از چهار بخش یتیم‌نامه، پس از دوره‌ای آشوب، شبروی و نبردهای عموماً تن‌به‌تن، با پیروزی دلاوران ایرانی و گرفتن باج و خراج از دشمنان، به پایان می‌رسد.

به دلیل عدم شناخت جامع از دست‌نویس‌های و نیز انتشار مُفرط بخش چهارم یتیم‌نامه، این روایت برای مدتی حدود دو قرن در ایران، به نادرستی تحت عنوان داستان حسین‌گرد شبستری معرفی شده است. درحالی‌که عنوان اخیر، خود یکی از چهار بخش یتیم‌نامه محسوب شده و هیچ دلالتی بر پیکره متنی آن ندارد. از دیگر پیامدهای فقر پژوهش درباره یتیم‌نامه، ناشناختگی هویت تاریخی پهلوانان محوری این روایت بوده است. در این پژوهش سعی شده تا با استفاده از دست‌نویس‌های ناشناخته یتیم‌نامه و نیز ارزیابی و انطباق قراین نویافته در منابع تاریخی و ادبی سده یازدهم ه، از میان چهار یتیم محوری روایت، بنا بر فرضیه‌ای، هویت تاریخی حسین‌گرد شبستری اثبات شود.

۱-۱. بیان مسأله

گزارش‌های متعدد منابع تاریخی عصر صفوی، بر این نکته اتفاق نظر دارند که شاه‌عباس اول، در ابتدای سلطنت خود با چالش آشوب‌های داخلی گروه غوغاییان روبه‌رو بود و به همین دلیل، نمی‌توانست فارغ از این دغدغه، به مقابله با ازبکان یا عثمانیان روی بیاورد. پس برای دفع زحمت گروه‌های اوپاش گردآمده در شهرهای آن دوره ایران و نیز بهره‌برداری لازم از توان نظامی و شجاعت ایشان، تمرکز ویژه‌ای بر سامان دادن آنان در گروه‌های نظامی داشت. بر اساس تجربه‌های مشابه سلاطین سلف در بهره‌گیری از عیاران (جمعیت اخلاقی جوانمردان)، شاه‌عباس نیز گروه پراکنده مذکور را که سازمان واحدی نداشته، پیرو مرام‌نامه‌ای نبوده و فاقد پشتوانه اجتماعی مطلوبی بودند، پس از آموزش‌های لازم، تحت عنوان تفنگچی، قورچی، داروغه یا کشیکچی به خدمت می‌گرفت:

«اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بود و همیشه در آن ولایت، بی‌دولتی نموده و عجزه و مساکین از بی‌عدالتی ایشان متضرر می‌گشتند و در سبک تفنگچیان اشرف درآوردند که هم رعایا و هم عجزه، بعدالیهوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب به خدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نموده و

الحق، وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید» (اسکندریبگ، ۱۳۸۹: ۱۱۰۶/۲).

انتشار این خبر در اقصی نقاط ایران، سرازیر شدن خیل بی تجربه یا کارآموده‌ای را به همراه داشت که در مواضع مختلف نسخ یتیم‌نامه تفصیل بخشی از این احوال با گرد آمدن «هزار و صد و بیست و پنج یتیم» بر سر شاه‌عبّاس، نقل شده است [«ی: گ ۱۹۴؛ ح: گ ۱۶۴؛ د: گ ۶۹؛ ب: گ ۲۳ ب.]. در یتیم‌نامه گروه‌های مختلفی از پهلوانان بی‌سروسامان در اقصی نقاط ایران، برای کسب عواید مادی و به منظور دفاع از شاهان صفوی در برابر تهدید یتیمان بدخواه سنی و نیز ترویج تشیع و نمایاندن اقتدار صفویان به صورت سازمان‌یافته‌ای تربیت می‌شوند.

اما مسأله اصلی آن است که در تاریخ صفویان، مستندات صریح متعددی از اطلاق عنوان «یتیم» بر یک واحد نظامی یا اداری مستقل به دست نمی‌آید و به نظر می‌رسد «یتیم» با توجه به مشخصات و وظایفی که در دربار صفوی یتیم‌نامه بر عهده دارد، عنوانی معادل با کارکردی داستانی بوده که بنا به ذوق راوی یا مصلحتی دیگر طرح شده و بر قورچیان صفوی اطلاق شده است. پس لازم است برای تبیین این عنوان سازمانی در داستان که مشابه عیاران بوده و به منظور نشان دادن جایگاه رسمی و واقعی یتیمان در دوره صفویه و برانداختن نقابی که داستان پرداز بر چهره آنان زده، با توجه به برخی قراین، منابع تاریخی و ادبی بررسی شده و در مقایسه با داده‌های داستانی ارزیابی شوند.

۱-۲. طرح فرضیه

بنا بر همسانی تام شواهد متعددی که در متون تاریخی و مراجع ادبی با داده‌های داستانی یتیم‌نامه وجود دارد، حسین گُرد شبستری یکی از بهادران طوایف گُرد ساکن در نواحی تبریز بوده است و ابتدا در خدمت پیربداق‌خان تبریزی به‌سر می‌برده و بعدها به دلیل خدمات شایسته، شجاعت بسیار، حُسن رفتار و راست‌کرداری، مفتخر به دریافت عنوان «بیگ» شده و با نام حسین بیگ تبریزی در منصب قورچی خاصه شمشیر و تیروکمان به دربار شاه‌عبّاس راه یافته و مرتبه بلندی می‌یابد.

۱-۳. پرسش تحقیق

آیا حسین گُرد شبستری، شخصیت تاریخی بوده و در دوره شاه‌عبّاس می‌زیسته است؟
کدام قراین تاریخی و ادبی بر همسانی هویت حسین گُرد شبستری با حسین بیگ تبریزی دلالت دارند؟

۴-۴. ضرورت تحقیق

فقدان رویکرد تاریخی در بررسی‌های متن‌شناسی و تصحیح متون یکی از حوزه‌های فراموش‌شده و البته پر مشقت در پژوهش‌های ادبی است. از آنجایی که یتیم‌نامه بیان داستانی مختلی از پیوند درون‌مایه‌های تاریخی و دینی عصر صفوی است و چون از معدود روایاتی محسوب می‌شود که اطلاع دقیقی از عناصر داستانی زمان و مکان آن در دست است، بی‌شک اغلب شخصیت‌های محوری این حماسه نیز تاریخی بوده‌اند و برای اثبات برخی ابهامات آن بایستی به تحلیل تاریخی روی آورد.

۵-۱. پیشینه تحقیق

در رابطه با روایت یتیم‌نامه یا داستان حسین‌گرد شبستری، تحقیقات متمرکز یا اشارات پراکنده‌ای در مراجع (دانشنامه‌ها، دایرةالمعارف‌ها، فرهنگ‌ها)، کتب تألیفی و ادبی، مقالات و رساله‌های دانشگاهی مشاهده می‌شود که ارتباطی با موضوع پژوهش حاضر ندارند.

در زمینه هویت تاریخی حسین‌گرد در عهد غوریان و سلجوقیان، حدس‌هایی در یک مقاله و ارجاع مختصری ارائه شده است، ولی در طول تاریخ تحقیقات ادبی، جز گفتار حاضر، هیچ‌گاه بحث مستقل و مشروحی به‌منظور شناسایی هویت تاریخی حسین‌گرد در «عهد صفوی» مطرح نشده است.

به گمان نگارنده توجه منطقی و علمی ندارد که برای بازشناسی هویت شخصیت محوری حسین‌گرد شبستری در حماسه دینی و تاریخی یتیم‌نامه که ارتباط مستقیم و مشهودی هم با حکومت صفویان دارد، برخی پژوهشگران بدون ارزیابی دقیق منابع تاریخی مرتبط با این دوره و بررسی قراین موجود، سر به سده‌های پنجم و ششم ه کشیده و به‌صورت تصادفی، یا با توجیهات ساختگی و ناصواب، به دنبال هم‌نامی برای حسین‌گرد در دوره غوریان یا سلجوقیان (← جمالزاده، ۱۳۲۶: ۶/۱-۷؛ مفرد کهلان، ۱۳۸۹: ۳۴-۵۰؛ حسین‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۷) باشند، و فقط به‌صرف مشاهده یک تشابه اسمی که علاوه بر دوره غوریان یا سلجوقیان، ممکن است مصادیق متعدد دیگری هم در ادوار تاریخی داشته باشد، بحث این‌همانی اسمی مذکور را با حسین‌گرد شبستری طرح کنند. اگر این‌گونه است، هر شخص دیگری هم که نامش در تاریخ: رستم، حمزه، شیرویه، ابومسلم، مختار، مسیب، زمجی و حبشی بوده و سلاح و اسبی هم داشته باشد، باید وی را در شمار پهلوانان هم‌نامشان در ادب حماسی قلمداد کنیم.

جمالزاده در هزاربیشه نوشته است: «مطالب ذیل از کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تألیف سید ظهیرالدین مرعشی (← مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۳۳-۲۳۴) در ضمن جنگ سلطان ارغش با قراچه ساقی در حدود سال

(۵۲۱ق) در حوالی همدان، نقل شده است:

«حسین کُرد پسرکی شبیهه چهره رُستم بود، به مقابل قراچه افتاد و قراچه را با نیزه برگرفت و از اسب بینداخت، چنان که لشکر مشاهده کردند و اسب قراچه را بکشید و بیرد، اما قراچه را نشناخت. امرای سنجر چون چنان دیدند، قراچه را از دست حسین کُرد بازستاندند و نزد سلطان بردند و با هم نزاع می کردند که: قراچه را من گرفته ام. سلطان فرمود که از قراچه پرسند که، تو را که گرفته است؟ قراچه گفت: آن که مرا گرفت، نام به خدمتکاری شاه مازندران باز دارد و اسب مرا آن کس دارد. چون سلطان معلوم کرد که آن کس نوکر شاه غازی، رُستم بود، خود سوار شد و به رسم پرسش زخم اصفهبد و هم به عذرخواهی گرفتن قراچه نزد اصفهبد رفت و روی او را بوسید و گفت: أحسنت ای شیربچه. اصفهبد اسب قراچه را فرمود تا پیشکش سلطان کردند و حسین کُرد را ده هزار دینار صله کرد». پس می توان احتمال داد که حسین کُرد شبستری مشهور، همین حسین کُرد بود که قراچه را اسیر کرده است» (جمالزاده، ۱۳۲۶: ۶/۱-۷).

نگارنده نمی تواند ادعای مرعشی را در شباهت چهره رستم با حسین کُرد بپذیرد، مگر ممکن است که مرعشی یا هر مورخ دیگری چهره رستم سیستانی را دیده باشد! اگر هم منظور مرعشی از چهره، توسعه بر جبهه و تومندی حسین و رستم دلالت دارد که مسأله تازه ای نیست و نخستین مشخصه توصیف هر مورخ و ادیبی از یک پهلوان، برز و بالای او و تشبیه مبالغه آمیز وی به رستم نادیده است (برای نمونه ← آصف، ۲۵۳۷: ۱۰۶). اما همین اشاره مرعشی، ویرایش کنندگان حسین نامه را به دو اظهار نظر شگفت انداخته که بدون اثبات و استدلال، بیشتر به حدسی غیرعلمی می نمایاند:

(۱): «بر این اساس، شاید نقالی که تاریخ طبرستان و رویان را خوانده بود، او را از عهد سنجر به دوره صفویه کشانده و در قصه ای مربوط به عهد صفوی جای داده است» (حسین نامه، ۱۳۹۳: ۱۷).

در عدم پذیرش این حدس باید گفت که:

اولاً، داستان پرداز یتیم نامه به گواه سطح نازل روایتش، بهره چندانی از دانش ادبی و تاریخی نداشته و با وجودی که از برخی معاریف شعرا نام برده، ابداً به هیچ تاریخی ارجاع نداده است، چه رسد به آن که تاریخ مرعشی را که ارتباطی با صفویان نداشته، خوانده باشد. پس چنین داستان پردازی اگر هم در عصر صفویه با قحط الرجال پهلوانی مواجه شده باشد، همچون دیگران، قهرمانی را از میراث کلان داستانی و حماسی پیش از خود برگزیده و بازآفرینی می کند، نه آن که فقط بر پایه یک اشاره که پس از چند صد سال، نخست بار جمالزاده بدان دست یافته، به خلق یک پهلوان مبادرت کند و قریب به دو هزار صفحه مطلب در رابطه با وی

و آن هم منتسب به شاهان صفوی پردازد.

ثانیاً، اگر مرعشی در حدود سال (۵۲۱ق) و در جنگ سلطان ارغش با قراچه ساقی از جنگاوری شبیه چهره رستم، به نام «حسین گرد» یاد می‌کند، رضاقلی خان هدایت هم در گزارش خود از رویدادهای سال (۳۴۹ق)، یعنی ۱۶۲ سال پیش از تجربه مرعشی، از امیری به نام «حسنویه» یاد کرده که پدرش «حسین گرد» نام داشته است (← هدایت، ۱۳۷۳: ۸۵). حسنویه در فاصله سال‌های (۳۴۹-۳۶۹ق) به عنوان دست‌نشانده دیلمیان و به مدت بیست سال، بر کردستان و همدان حکمرانی نموده و در عین امارت و سکونت در دژی، موسوم به سرماج، راهزنی و باج‌گیری هم می‌کرده است (← اذکایی، ۱۳۶۷: ۱۲۲-۱۲۹؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۶: ۶۵۶/۳-۶۵۵) که البته این شیوه غریب نبوده و به قراین بسیار، برای قرن‌ها از اعمال شایع طوایف گرد ساکن در این حدود کوهستانی بوده و گریبان‌گیر ادیبانی چون مؤلف نفثة المصدور نیز شده است (← زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۶). هر چند هر دو شخصیت مذکور «گرد» بوده و به فاصله حدود دو قرن از هم، در عرصه سیاست و جنگ نیز حضور دارند، اما آیا بدون هیچ توجیه و استدلالی در رابطه با هویت شخصیت‌هایی که فقط هم‌نام «حسین گرد» داستانی هستند، مجبوریم این موارد متمایز را معتبر دانسته و در کنار یکدیگر قرار دهیم و در رابطه با یتیم‌نامه به دو و یا سه^۱ «حسین گرد» قائل شویم؟

ثالثاً، هنگامی که عصر پر جنگ و جدال داستان‌پرداز یتیم‌نامه در دوره صفوی، به گواه تواریخ همین عهد، مشحون از وجود چندین پهلوان درباری یا قزلباش است، راوی یتیم‌نامه چرا باید فرد گمنامی را ولو با نام حسین گرد از سده ششم هجری تا سده یازدهم هجری احیا کند.

رابعاً، بیشتر شخصیت‌های یتیم‌نامه در عهد صفوی وجود تاریخی دارند که شوربختانه محققان هیچ توجهی به شواهد مرتبط با آن نداشته‌اند، وقتی میرباقر آجریز اصفهانی، قهرمان بخش دوم یتیم‌نامه، شخصیت تاریخی عهد صفوی بوده و مورخان از وی یاد کرده‌اند (← حسینی مرعشی تبریزی، ۱۳۷۰: ۱۱۰)، چرا حسین گرد شبستری که اساس خلق یتیم‌نامه هم واقع شده، باید یک سوار گمنام دوره سلجوقی، غوری یا دیلمی باشد. خالق یتیم‌نامه بر پایه کدام گزارش و کارنامه، چنین حجمی از احوال را در ارتباط با تاریخ صفویه به او نسبت

۱. مؤلف رستم‌التواریخ نیز در فصلی، ذیل عنوان «داستان ذکر اسامی پهلوانان و زبردستان و گردان شبرو عیار مکار طرار خونخوار... آن زمان از هر قوم و قبیله» از شخصی با نام «حسینعلی بیگ گرد جان‌بگلو» نام برده که اطلاعاتی از جزئیات احوال وی در دست نیست (اصف، ۱۰۴: ۲۵۳۷).

داده و آیا چنین داستان‌پردازی بدون اتکا به گزارش تاریخی فربهی، استعداد ذهنی خلق چنین محتوایی را داشته است؟

(۲): «شاید هم مردم ایران نام این قهرمان عهد سنجری را که یحتمل مازندرانی بوده، زنده نگه داشته و بر فرزندان خود می‌گذاشته‌اند و بدین ترتیب، این نام در عهد صفوی تکرار شده و به یکی از پهلوانان آن عصر تعلق گرفته است» (همان: ۱۷).

این مورد هم از آن‌گونه حدس‌های شگفت و غیر محققانه است! نام یک شخصیت تاریخی، دینی و حتی اساطیری تنها به پشتوانه ضبط مکتوب یا نقل سینه‌به‌سینه می‌تواند در جایگاه یک الگو و قهرمانی آرمانی در اذهان افراد یک جامعه زبانی رسوب کند و مثل نام: سام، رستم، فرامرز و شهریار و... توجیهی برای گزینش نام فرزندان نسل‌های بعدی یک جامعه متملن شود. مگر حسین کُرد مورد نظر مرعشی فراتر از رستم، ابومسلم و حمزه یا کوراغلو و دده‌قورقود تاریخی و داستانی است؟ پس او چطور بدون این اعتبار لازم، توانسته در خاطر مردم پهلوان‌دوست ایران، مشروعیت لازم را کسب کند، درحالی‌که حتی اثری از این مشروعیت هم در ترانه‌ها، حکایات، داستان‌ها، کتب تذکره و عموم تواریخ مشاهده نشود و شش سده بعد، شاید یک داستان‌پرداز میانه‌حال از وی تنها بر اساس توصیف چند سطری یک متن تاریخی، در یتیم‌نامه اسطوره‌ای محبوب بیافریند! حسین کُرد بی‌شک هویت تاریخی داشته، اما سابقه این هویت از نظر نگارنده و به‌یقین تمام هیچ ارتباطی با عهد غوریان و سلجوقیان ندارد. چنین احتمالی بی‌رویکی و بی‌استعدادی تمام راوی یتیم‌نامه است که حتی داستان‌پرداز توانمندی چون ابوطاهر طرسوسی هم از آن تخلف نکرده و شخصیت پادشاه عصرش غیاث‌الدین محمد غوری ملقب به «حبشی» را در حماسه قران حبشی، به‌صورت داستانی گزارش کرده است (← طرسوسی، ۱۳۹۵: ۷۱/۱-۹۳).

مهران افشاری در اظهار نظر دیگری که توجیه تاریخی و مستندی ندارد، باور دارد که چون: «در شاهنامه و دیگر متون ادب فارسی، صفت «گُرد» به معنای پهلوان و دلاور، به دنبال نام برخی پهلوانان بارها به کار رفته و از آنجاکه نقالان با شاهنامه و زبان آن آشنا بوده‌اند، شاید واژه «گُرد» را به‌عنوان صفتی به نام حسین شبستری افزوده باشند و چون مردم در دوره‌های پسین واژه گُرد را کمتر می‌شناختند و نیز در کتابت قدیم گُرد را کُرد هم می‌نوشته‌اند، بعدها صفت گُرد برای حسین به‌صورت کُرد به کار می‌رفته است» (حسین‌نامه، ۱۳۹۳: ۱۶).

از نظر نگارنده، با توجه به شواهد صفت «گُرد»، این کلمه بیشتر کاربرد عام دارد تا ساخت اسم خاص و صرف نظر از نام دو پهلوان بانو و یک شخصیت: «گُردآفرید، گُردیه و گُردوی» فردوسی و حتی دیگر شاعران، صفت «گُرد»

را به حساب نیاز و به دنبال نام اغلب پهلوانان معتبر یا گمنام آورده‌اند، همان‌طور که صفت «گُرد» در بخش‌های منظوم و مثنوی یتیم‌نامه هم برای اغلب پهلوان و حتی خود «حسین گُرد» یا «مرزبان» به کار رفته و قابل تشخیص است: (نظم) «یگانه‌تاز عرصه میدان حسین گُردمرد» [دا: گ ۱۲۵ ب]. (نثر) «شب دویم، اقبال سیاه همدانی و مرزبان گُردمرد را گرفت» [مج: گ ۱۳۷ ب]. (نظم) «چه گُردی که در چاه بیژن نمود» [ی: گ ۶۱ ب]. (نظم) «فرامرز و برزو و مهرباب گُرد» [ی: گ ۲۶۲ آ]. «منم مرشد هزار و صد و بیست یتیم گُرد دلاور، پیاده دهنه جلو مرشد کامل، شاه‌عباس، میرباقر آجرپز» [ح: گ ۱۶۴ آ]. «شاه قادر و ده‌ده اصلان گُرد و مرزبان و ابراهیم بیگ و بعضی دیگر را فرمود که شب در گردش باشند» [ی: گ ۲۱۲ آ]. اما با این مصادیق کاربرد عام کلمه، نمی‌توان تردیدی در تغییر این صفت در ترکیب «حسین گُرد» روا داشت.

چگونه ممکن است نقالان شاهنامه با صفت «گُرد» آشنا بوده باشند و ضمن نقل شاهنامه، کلمه گُرد را هم در جمع مردم به زبان بیاورند و به حساب علاقه وافر، مردم یا نقالان این صفت را در نام حسین شبستری هم بگنجانند، اما همان مردمی که پای نقل شاهنامه نشسته‌اند و قرن‌هاست بدان انس دارند و معانی اغلب کلماتش را به خوبی درک می‌کنند، مدتی دیگر نتوانند معنای صفت شایع و سهل‌الوصولی مثل «گُرد» را هضم کنند و ناچار شوند آن را فقط در مورد حسین شبستری به صورت «گُرد» تغییر دهند، نه دیگر مصادیق مشابه این کاربرد چرا در شاهنامه فردوسی بین «گُرد» و «گُرد» تمایز و تفاوت معنایی آشکاری وجود دارد و صفت «گُرد» علاوه بر نسبت قومی، اغلب به معنای چوپان و چادر نشین نیز مصطلح است و حتی بدون الزام در تحریر سرکش «گ» هم، مخاطب مشکلی در تشخیص تمایز موارد کاربرد «گُرد» و «گُرد» ندارد (← عبادی جمیل و بیات، ۱۳۹۹: ۱۹۱-۲۰۹)؟ اگر آقای افشاری باور دارد که نسبت گُرد در نام حسین، به دلیل شیوه کتابت قدیم و حذف سرکش از «گ» به صورت «گُرد» باقی مانده، بهتر بود روشنگری کنند که چرا چنین ایرادی در ضبط بسیاری از دیگر موارد مشابه آثار سخنوران، مصداقی ندارد و حتی مصحح غیر ایرانی متن تاریخ طبرستان هم به خوبی معنا و ضبط صحیح «حسین گُرد» دوره سلجوقی را دریافته و بدون سرکش ضبط نموده است؟

به کدام توجه، داستان‌پرداز یتیم‌نامه وقتی برای اولین مرتبه از حسین شبستری نام می‌برد، هنوز گزارشی از پهلوانی‌های وی ارائه نکرده و حسین، چوپانی بیش نیست، می‌بایست صفت «گُرد» بدو بدهد؟ این شاهد صادق است؛ زیرا در نمونه دیگری، جمشید کرمانی پس از کشتن شیری که از بند شاه‌عباس رمیمده، به دستور شاه مفتخر به دریافت لقب شیرافکن می‌شود: «شاه فرمود که: هر که سر مرا دوست دارد، جمشید را شیرافکن گوید» [ی: گ ۱۹۸

ب. پس طبیعی است که اگر «گُرد» صفتی برای نام حسین بوده باشد، طبیعتاً می‌بایست به مناسبت معقولی و بعد از گزارش چند کردار بهادرانه، به وی اعطا شود، نه از همان ابتدای داستان و در اولین پاگشایی!

جز این وجه، راوی در دست‌نویس‌های یتیم‌نامه بارها حسین را با نسبت «گُرد» و منتسب به «گُردستان» معرفی کرده است. با وجود چنین قرآینی، آیا فقط با توجیه بی‌اساس مذکور می‌توان ادعا کرد که او «گُرد» نه، بلکه «گُرد» بوده است؟ چرا در یتیم‌نامه نام پهلوان دیگری مثل یوزباشی گُردبچه به صورت گُردبچه ضبط نشده است، در حالی که او جوان پهلوانی بوده و بچه هم نیست و گُردبچه صفت قومی یا نسبت شهری اوست، و در عهد معاصر نیز نام خانوادگی «گُردبچه» بسیار معمول و آشناست؟ چرا ذکر صفتی نظیر گُرد همراه نام پهلوان، جز حسین برای دیگر پهلوانان یتیم‌نامه مصداقی ندارد و در عوض راوی همه‌جا، نسبت شغلی یا شهری را در کنار نام یتیمان آورده است؟

جواد مفرد کهلان در پژوهشی ذیل عنوان «تبارشناسی حسین گُرد شبستری» (۱۳۸۹) با توجّه به تاریخ پادشاهان غور، یادآور شده که تبار حسین گُرد شبستری برگرفته از خاندان «آل شَسَب» بوده و نام حسین گُرد تغییر یافته نام «امیر معزالدین حسین کُرت» است. حال به دلایلی که نویسنده مقاله در خلال گزارش کلی تاریخ غوریان بدان استدلال کرده، توجّه کنیم:

(۱): «اگر شنسب را علی‌القاعده تلخیصی از نام «خشن اسب» به معنای دارنده «اسب سیاه» بگیریم... نام اسب حسین گُرد، «قره‌قیطاس» به معنای «اسب سیاه نیرومند»، خود گواه صادق این معنی است. در این صورت، نام «شبستر» به معنی «دارنده استر سیاه»، قرین این نام می‌گردد!» (۲): «به هر حال، هر دو عنوان گُرد و شبستر متعلق به حسین گُرد شبستری، در محیط ایرانیان آذری شهر شبستر بیگانه‌اند و باید متعلق به ناحیه دور دستی باشند. لذا نام حسین گُرد را در محیط افغانستان و شهر هرات می‌توان در نام امیر معزالدین حسین کُرت پیدا نمود!» (۳): «در مجموع با مدّ نظر قرار دادن اسطوره حسین گُرد از جمله در مقام سردار فاتح هندوستان و خراج‌گزار کردن آنجا، معلوم می‌شود نام و نشان امیر حسین کُرت... با نام و نشان حسین گُرد شبستری امتزاج پیدا کرده است!» (۴): «پادشاهان معاصر حسین گُرد شاه‌عبّاس و جهان‌شاه و هم‌آوردانش اخترخان و بربازخان هستند که مسلّم به نظر می‌رسد در اساس به ترتیب همان: عبّاس بن شیث و خلف ثانوی‌اش جهان‌سوز هستند که با شاه‌عبّاس و جهان‌شاه گورکانی جایگزین شده‌اند!» (۵): «جالب است که شاه‌عبّاس نیز زاده هرات و پرورش‌یافته آنجا بوده است» (مفرد کهلان، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۵).

در این گزارش، مفرد کهلان نخست صرفاً با توجیّهات مشروط و محتمل واژگانی، کلمات «شنسب»، «شبستر»،

«فرمقیطاس» و «حسین کُرت» را با تصحیف، تغییر و خلق معانی نسبتاً فرضی و ساختگی، مصادره به مطلوب کرده و به نوعی با حسین کُرد ارتباط داده است و در ادامه، بدون ارائه هیچ سندی و به تصوّر شخصی که چون کُردها در محیط امروز ناحیه شُبستر آذربایجان حضور ندارند، پس حسین کُرد هم نمی‌تواند نسبتی با شُبستر داشته باشد و از طرفی، چون حسین کُرد احتمالاً صورت دیگری از نام امیر غوریان، حسین کُرت بوده که فاتح هند نیز هست! بنابراین حسین کُرد شُبستری همان حسین کُرت غوری است و بار دیگر، با توجیّهات ساختگی تغییر و تبدیل حروف در اسامی، نام «شاه‌عبّاس» و پادشاه دیگری به اسم «جهان‌شاه» را که اصلاً در روایت حسین کُرد وجود ندارد، صورت تغییر یافته دو نام «عبّاس بن شیث» و فرزند دوشمش «جهان‌سوز» می‌داند.

نگارنده بنابر حوصله مقاله، نیازی به تشریح دلایل بطلان این ادعا نمی‌بیند که بی‌شک بر دیده مخاطبان سنجیدنی است. از طرفی، چون همین جستار بدون ذکر شرط، احتمال و تصحیف در واژگان، با تکیه بر شواهد تاریخی و ادبی متعدّد، به اثبات تبار کُردی، نسبت شُبستری، انتساب به دوره صفوی و هویت تاریخی حسین کُرد در دربار شاه‌عبّاس ناآورد، برآیندهای آن را می‌توان به منزله تشریح نادرستی هر دو مورد فوق به شمار آورد.

۲. تشریح فرضیه هویت

در این بخش، به منظور اثبات هویت تاریخی حسین کُرد و تبیین فرضیه حضور قورچیان تاریخی با عنوان داستانی «یتیم» در یتیم‌نامه، ابتدا به تبیین اصطلاح «یتیم» پرداخته شده است. روشنگری در مورد اصطلاح «یتیم» منجر به هم‌سانی و ویژگی‌های این عنوان داستانی با منصب «قورچی‌گری / سلاح‌داری» در تاریخ صفویه شده و به دنبال بررسی شواهد کاربرد «قورچی» در متون تاریخی، برای نخستین بار، قراین اثبات هویت تاریخی حسین کُرد ارائه شده است. مجموع این یافته‌ها، بر صحت دلالت هر چه بیشتر عنوان «یتیم‌نامه» بر روایت و ارتباط مستقیم آن با قورچیان صفویه دلالت داشته و مؤید فرضیه حضور حسین بیگ تبریزی به عنوان حسین کُرد شُبستری در یتیم‌نامه است.

۱-۲. یتیم در تاریخ

لغت «یتیم» به طور کلی، بر فردی اطلاق می‌شود که پدر یا مادر خود را از دست داده، یا آن‌که از وجود هر دو محروم شده و تنها و بی‌سرپرست باشد (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵/۲۳۷۳۴؛ انوری، ۱۳۸۲: ۸/۸۵۱۴). جز این، «یتیم» در برداشتی ادبی و با سابقه، به معنای «بی‌مانند و کم‌نظیر» یا «کارگر طویله و مسئول نگهداری از چهارپایان» هم به کار می‌رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵/۲۳۷۳۵؛ انوری، ۱۳۸۲: ۸/۸۵۱۴).

اما «یتیم» در وجه منفی اجتماعی، بر شخصی اطلاق می‌شد که از توانایی بدنی یا رزمی نسبتاً برجسته‌ای برخوردار بود و قدرت و فرمان شاه را به حساب نمی‌آورد و علاوه بر آشوب و فتنه‌انگیزی در شهرها، بیشتر به دزدی و راهزنی می‌پرداخت و چون تعلق یا نسبت خانوادگی مطلوب و معلومی هم نداشت و پیوسته تحت تعقیب مردم یا حاکمان بود؛ اغلب به صورت فردی یا گروهی در حال رفت‌وآمد از شهری به شهر دیگر بودند و در محلّ ثابتی، اجتماع نداشتند (← دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵/۲۳۷۳۵؛ انوری، ۱۳۸۲: ۸/۸۵۱۵-۸۵۱۴).

یتیمان برخلاف نهضت‌عیاران در سده‌های پیشین، به دلیل قتل و غارت، چون در میان مردم ایران از اعتبار و پایگاه اجتماعی خوبی هم برخوردار نبودند، هیچ‌گاه نتوانستند رسماً با همراهی عموم مردم، علیه حکومت وقت خود اقدامی کنند و به دلیل عملکرد منفی و برخلاف عیاران، در متون تاریخی از آنان بیشتر با عنوان اوباش و لگرد و فرصت‌طلبی یاد می‌شود که در هنگامه‌ها به دنبال کسب غنیمت بودند و اگر مجالش را هم می‌یافتند، سرسپرده‌بی‌اختیار اجرای فرامین سلاطین یا حکام طغیانگر بودند. اما نباید فراموش کرد که مدتی پیش از رواج اصطلاح «یتیم» در این برهه زمانی، اصطلاحات دیگری مثل «جمری / اجامره»، «رند / زُنود» یا «لوطی / الواط» هم به‌طور مشخص در همین وجه منفی اجتماعی فراوان به کار برده می‌شده‌اند و حتی «جمری» در دوره صفویه متداول‌تر هم بوده است (← رازنهان و عابدینی مغانکی، ۱۳۹۵: ۶۱-۷۴). هر چند کردار و شگردهای یتیمان تا حدودی مشابه عیاران است، اما آنان پیرو مرام و اصول اخلاقی عیاران نبوده و داعیه ظلم‌ستیزی ندارند، لذا طرف نسبت با نهضت‌عیاران نیستند.

۲-۲. یتیم در داستان

نظر به شواهدی که از سده نهم ه. به بعد، به تدریج مصادیق آن در میراث مکتوب بسامد نسبی پیدا کرده و تا اواسط دوره قاجاریه با همان مفهوم به حیات خود ادامه داده است، درمی‌یابیم که «یتیم» علاوه بر حفظ معانی پیشین خود، بیشتر تحت تأثیر آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و پیدایی صفویان، کارکرد معنایی موقت دیگری هم پیدا می‌کند (← طرطوسی، ۱۳۸۰: ۱۹/۳؛ اسکندریبگ، ۱۳۸۹: ۲/۴۵۵؛ میرخواند، ۱۲۷۰: ۱/۳۳۱؛ قطغان، ۱۳۸۵: ۳۰).

در این برآیند، «یتیم» پس از پایان سده نهم ه.، از بُعد معنایی منفی شایع در جامعه، فاصله گرفته و در دوره صفویه، کارکرد مثبت فرمایشی ویژه‌ای پیدا می‌کند و تحت الهامات و اشراقات عرفانی - مذهبی مُرشد کامل (پادشاه صفوی) و پشتیبانی تبیین فقهی علمای دربار (← صفا، ۱۳۷۱: ۵/۱۴۳، ۱۴۶؛ متولّی امامی، ۱۳۹۰: ۱۰۲-۱۰۶؛ مجیر شبیانی، ۱۳۴۶: ۸۰-۸۳)، ابتدا به نهضتی اخلاقی مبدل شده و به‌ظاهر با جمعیت اخلاقی عیاران هم‌سو می‌شود و

مدتی نمی‌گذرد که با توسع اختیارات، «یتیمان» سر برداشته و به‌عنوان سازمان نظامی پنهان و کوچکی، تحت امر پادشاه صفوی، مأمور سرکوب رقبای دینی و سیاسی صفویان در داخل یا خارج از قلمرو ایران می‌شوند و به همین اعتبار، باید اقرار کرد که اصطلاح «یتیم» از نظر کارکرد در روایت یتیم‌نامه، بیشتر بر حضور مؤثر تاریخی قزلباشان و قورچیان در دربار صفوی دلالت دارد تا حضور جمعیت اخلاقی عیاران [ی: گ ۵۵ ب؛ م: ۱ گ ۹ آ؛ دا: گ ۱۷]؛ و سایه انداختن کردارهای جوانمردانه و ترفندهای عیاری بر این قزلباشان و قورچیان، بیشتر لفافه‌ای است برای جلب نظر مخاطبان و اشاعه بیشتر محبوبیت صفویان میان عموم مردم ایران و این وضعیت، همه از مخاطب‌شناسی و حذاقت داستان‌پرداز زیرک یتیم‌نامه حکایت دارد و الحاق که در این راه، توفیق کم‌نظیری هم داشته است.

در روایت یتیم‌نامه، نقش شخصیت‌های گروه یتیمان به‌طور کامل، مجزا از واحد نظامی قزلباشان تعریف شده است. به تقلید از برخی تحریرهای متأخر روایاتی مثل حمزه‌نامه و اسکندرنامه، در یتیم‌نامه نیز با دو گروه دست راست و چپ از یتیمان مواجهیم. میرباقر آجریز اصفهانی گروه دست راست، موسوم به «عراقی» (همان اصفهانی) را سرپرستی می‌کند و به دلیل سیادت و سبقت حضور نزد شاه‌عباس، در تکیه‌ای موسوم به یتیم‌خانه، داوطلبان مستعد و سرکش پراکنده در نواحی مختلف ایران را به اطاعت خود درآورده و تعلیم می‌دهد. گروه دست چپ که به جهت حضور گسترده یتیمان شمال غرب به «ترک یا تبریزی» شهرت دارد، به ریاست مسیح دکه‌بند تبریزی و با کمی تأخیر شکل می‌گیرد، زیرا مسیح در شهرهای ماوراءالنهر گرفتار بوده و مدتی پس از تاج‌گذاری شاه‌عباس به ایران بازمی‌گردد. این هر دو گروه، پیوسته در دربار شاه‌عباس حاضر بوده و اطاعت بی‌چون‌وچرای از مُرشد خود دارند [مج: گ ۱۴۹ ب؛ مج: گ ۲۱۸ ب- ۲۱۹ آ؛ ح: گ ۲۵ ب؛ ح: گ ۳۷ ب؛ ی: گ ۱۹۴ ب- ۱۹۵ ب]. اما گروه دیگری از یتیمان هم در این فضای داستانی حضور دارند که علاوه بر زورمندی و چالاکی بیشتر، به دلیل برخی ویژگی‌های رفتاری منحصر به فرد، هویتی مستقل از دو گروه عراقی و ترک دارند. شخصیت برجسته این گروه اخیر که در عین سرسپردگی، همچون رستم زال، از استقلال فکر و عمل نیز بهره‌مند است و گاهی روابط مطلوبی هم با شاه خود ندارد، حسین گُرد شبستری است که در ابتدای روایت، در خدمت پیربداق خان تبریزی و مسیح به سر می‌برد و بعد از مدتی، به دلیل لیاقت و زورمندی، به دربار شاه‌عباس می‌پیوندد، و یوزباشی گُردبچه، اصلان، شیرافکن کرمانی و ملا حاجی محمد شیرازی و ... هم بیشتر در این گروه جای می‌گیرند. اعضای هر سه گروه یتیمان، پیادگان ریزنقش عیاری هم مثل مباحی، ملا حاجی محمد یا حسین پاچه‌باریک با خود همراه دارند و در عین همکاری و هم‌دلی، پیوسته با یکدیگر بر سر کسب افتخارات و پذیرفتن مأموریت‌ها رقابت دارند [مج: گ ۱۷۸ ب؛ ح: گ ۸۹ آ؛ دا: گ ۱۲۷] و یکی از

مصادیق چالش برانگیز این هم‌چشمی در همان ابتدای پاگشایی حسین‌گرد و شرط ورود او به حلقه یتیمان با گرفتن ابلق (پر کلاه یتیمی) از ایشان طرح شده است که به دعوی باج‌گیری حسین از اکبرشاه و سفر دور و دراز او به هند می‌انجامد [مج: گ ۵ - ب ۶].

اغلب یتیمان همچون عیاران در فنون رزمی، داعیه‌دار عصر خود هستند و هر یک از آنان در متن داستان، اغلب با برنامه‌ی معرفی می‌شوند که بیان‌کننده تخصص رزمی و نسب شهری آن‌ها به صورت توأمان است، مثل مُحَبّ تیغ‌باز خراسانی؛ و جز حسین‌گرد شبستری، همه یتیمان تحت هر شرایطی، از فرمان مُرشد کامل یا سر یتیمان بیرون نمی‌روند. اختیار‌گزینش، آموزش، تعیین مرتبه و مواجب، و تأیید صلاحیت یتیم و حتی عدم پذیرش او، به عهده سر یتیمان، یعنی میرباقر آجریز یا مسیح دکمه‌بند است [ح: گ ۳۱؛ ح: گ ۳۷ ب]. یتیمان از لحاظ ظاهری، معمولاً قد و قامت متمایز و زورمندی دارند و لباس ویژه‌ای هم که طرح ایرانی، ترکمانی، ازبکی، فرنگی، هندی و رومی دارد، به تن می‌کنند [مج: گ ۷۹؛ آ: ی: گ ۶-آ-ب؛ م: گ ۳۳؛ ب: ی: گ ۸۶؛ آ: ی: گ ۲۵۲؛ دا: گ ۳۰؛ ب: دا: گ ۵۲؛ ب: دا: گ ۵۶؛ آ: دا: گ ۱۰۹ ب] و بر روی سربند یا کلاه خود پری موسوم به «ابلق» نصب می‌کنند که کثرت شمار این پرها از مرتبه بالای یتیم حکایت دارد. چنان‌که از شواهد متعدّد کاملاً مشهود است، یتیمان بی‌سروپای داستانی تعصّب شاه صفوی را می‌کشند و ارتباط بسیار نزدیک و خودمانی با او دارند، در دربار و حرم شاه اجازه حضور دارند و پیوسته در اطراف قصر و خزانه پادشاه کشیک می‌کشند و مُرشد کامل هم تعلق خاطر و اعتماد تام و تمامی بدانان دارد و در اغلب امور مملکتی، با ایشان مشورت کرده، دشمنان و طاغیان را به درخواست آنان عفو می‌کند و در مجلس بزم یتیمان حاضر می‌شود و در مراعات حال اینان بخشش، چشم‌پوشی و نوازش بسیاری دارد، تا جایی که برای استفاده از توان یتیمان مستعد، اگر ناچار شود، خون‌بهای کسانی را هم که به دست یتیمان کشته شده‌اند، می‌پردازد [← ح: گ ۳۰ ب].

باین‌همه، در تاریخ صفویه از منصب نظامی رسمی‌ای تحت عنوان یتیم یاد نشده و به نظر می‌رسد که یتیم در معنای عیار، معادلی داستانی و ادبی برای واحد نظامی دیگری است. با این فرضیه، پس از مقایسه داده‌های موجود در متن داستانی با شواهد تاریخی در منابع متعدّد، میان گروه قورچیان و یتیمان داستانی، نه تنها شباهت‌های فراوانی مشاهده شد، بلکه تشریح بیشتر برخی از همین موارد، منجر به شناسایی هویت یکی از پهلوانان محوری روایت یتیم‌نامه نیز شد.

۲-۳. قورچی عهد صفوی

قورچی، ترکیبی نظامی و با ریشه ترکی - مغولی است، مرکب از دو پاره «قور» مخفف «قوران» به معنی «سلاح» و پسوند صفت‌ساز «چی»؛ و در معانی سرباز مسلح، رئیس جبهه‌خانه، اهتمام‌کننده امور دربار پادشاه به کار می‌رفته است. بنا به احتمالی، تلفظ صحیح آن ابتدا، بایتی کرچی باشد که به معنی «تیرانداز» است (← دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۷۸۰۳/۱۲؛ انوری، ۱۳۸۲: ۵۶۰۳/۶؛ اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۲۰۵).

قشون ایران در عهد صفوی، از چهار گروه سازمان پذیرفته بود: ۱. تفنگچیان و توپچیان؛ ۲. غلامان یا قولر؛ ۳. قزلباش‌ها؛ ۴. قورچی‌ها که معتبرترین سپاهیان شاه و نگهبانان مخصوص قصر و چادرهای سلطنتی بودند و قزلباشانی محسوب می‌شدند که تحت اختیار هیچ خان یا طایفه‌ای عمل نمی‌کردند و مستقیم از شاه حقوق دریافت می‌کردند و به چند دسته تقسیم می‌شدند که شماری از آنان حضور ثابتی در دربار داشتند و برخی دیگر، موسوم به یاساق یا چریک، به هنگام ضرورت و برای انجام مأموریت‌های خاص به صورت انفرادی یا همراه با لشکری به نواحی مختلف اعزام می‌شدند و رهبری این گروه اخیر، در دست رؤسای سنتی موسوم به «بیگ‌ها» بود (← رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۱۱/۳۲۰-۳۱۹، ۴۹۳). هر چند قورچیان از آغاز در حکومت صفوی حضور داشتند، اما واحد مستقل از ارتش قورچیان در عهد شاه‌طهماسب تشکیل شد که قدرت چندانی هم نداشت، آنان ملازمان خاصه‌ای بودند تحت سرپرستی رئیسی با عنوان «قورچی‌باشی» که از میان ایشان انتخاب می‌شد و حق نصب، برکناری و گردآوری قورچی‌ها را داشت. اعضای گروه قورچیان از میان ورزیدگان با استعداد و تنومند طوایف مختلفی اختیار می‌شد که شاه در مرحله قدرت‌یابی بیشتر تحت‌الحمایه آنان بود. اما قورچیان از دوره شاه‌عباس و با توجه ویژه‌ی وی به سامان دادن جماعت پهلوان‌نمای اوباش و ولگرد و حضور فعال آنان در دولت، اختیار و نفوذ زیادی پیدا کردند و به چهار دسته: قورچی‌باشی، قورچیان ملازم، قورچیان یراق یا تجهیز و قورچیان اعزام یا سرباز عادی (با توجه به شواهد یتیم‌نامه، احتمالاً یتیمان همین گروه اخیر بوده‌اند) تقسیم می‌شدند. یتیمان و اوباش ولگرد تحت نظر خاص شاه‌عباس علاوه بر قرار گرفتن در منصب مهم قورچی تفنگچی (در یتیم‌نامه موسوم به جزایرچی) یا سلاح‌دار و ویژه، حتی به‌عنوان غلامان خاصه و شریفه یا حاجب، لله و وزیر نایب‌السلطنه نیز به کار گمارده شدند و به‌طور مستقیم در امور پادشاهی دخالت داشتند: «عرض کرد: صد نوچه در گذرها بگردد، هزار جزایرچی هم بگردد. نوچه‌ها با جزایرچی‌ها مشخص شد، رفتند» [مج: گ ۴ ب]. قورچیان علاوه بر حضور در دربار، در نواحی مختلف کشور نیز استقرار داشتند و معمولاً نسب شهری که در آن خدمت می‌کردند نیز در بخشی از نام اعضای گروه لحاظ می‌شد (← رحیم‌لو، ۱۳۹۳:

۴۹۳/۱۱-۴۹۲). شاه‌عباس نیز با وجود اشرافی که به دسته‌بندی‌ها و اختلافات درون‌سازمانی یتیمان قورچی داشت، برای تحقق پاره‌ای اهداف اجتماعی، نظامی و سیاسی، یتیمان قورچی را به نبرد با یکدیگر تشویق می‌کرد و از زد و خورد آنان حظ می‌برد (← منجم، ۱۳۶۶: ۱۳۱؛ عدلی، ۱۳۹۲: ۵۳۲/۲۱-۵۳۵؛ میرجعفری، ۱۳۸۹: ۵۱۹-۵۲۱/۱۴). واحد نظامی قورچیان بعد از شاه‌عباس رو به ضعف نهاد، ولی تا پایان دوره صفوی دوام داشت، تا این‌که نادرشاه، که خود روزگاری قورچی‌باشی بود، این مقام را به‌طور کامل منحل کرد (← رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۳۱۸/۱۱، ۴۹۵-۴۹۳).

پس از تشریح فرضیه همسانی اصطلاح یتیم با قورچی، برای اثبات بیشتر این مدعا و بنا بر شواهد و قراین متعددی که تا کنون به دست آمده، گزارشی از هویت تاریخی برخی پهلوانان یتیم‌نامه که در حقیقت قورچی یاساق یا اعزام دربار صفوی بوده‌اند، به دست داده شده است، تا هم نمونه‌ای تمام‌عیار برای تأیید فرضیه مذکور قلمداد شود و هم از طرفی، با تمرکز بیشتر بر جزئیات همین گزارش‌های نویافته، بتوان به دنبال شناسایی هویت داستان‌پرداز یتیم‌نامه بود.

۳. اثبات فرضیه هویت

به گواه مجموع دست‌نویس‌ها، یتیم‌نامه در چهار بخش تبویب شده است و با وجودی که گزارش کارنمایی‌های پهلوان حسین‌گرد شبستری در مؤخره روایت واقع شده، اما راوی برخلاف سه پاره پیشین، تمرکز زیادی بر حسین‌گرد داشته و بنا به دلایل نامعلوم و غیر معمولی که احتمالاً معطوف به تعلق خاطر و اطلاع بیشتر از زندگانی این پهلوان است، بیشترین حجم روایت را به توصیف کارنامه حسین‌گرد اختصاص داده که هنوز هم در دست‌نویس‌ها به فرجام کاملاً مشخصی نرسیده و احتمال وجود بخش‌های الحاقی ناشناخته دیگری نیز در آن هست.

شگفت‌تر آن‌که مخاطبان هم از سده یازدهم ه، باز بنا به دلیل نامشخصی، علاقه وافری از خود نسبت به داستان حسین‌گرد شبستری نشان داده‌اند، گویی نسل‌های سلف‌های نزدیک یا معاصر به عهد صفوی، شناخت جزئی‌تری از هویت حسین‌گرد داشتند و بر اساس همان شناخت، بیشتر مشتاق خوانش یتیم‌نامه بودند و پیرو همین رویکرد، مجالس موسوم «یتیم‌خوانی» هم ترتیب می‌دادند: «این هم یک جلدی از یتیم‌خوانی بود که به خدمت خواننده کتاب انشاء نمودیم» [م ۱/ گ ۲۲۲]. هر چه هست، مخاطبان امروزی یتیم‌نامه، بی‌بهره از آن پیش‌زمینه ذهنی و تاریخی هستند. باری، پاره مذکور به قدری گرمی بازار پیدا کرد که دست‌نویس‌های دیگر بخش‌های یتیم‌نامه، حتی به چاپ سنگی و سربی نیز نرسیدند. مجموع این تمایز آشکار در حالی روی داده که جز از نظر حجم، هیچ تفاوت محسوسی میان داستان حسین‌گرد با داستان میرباقر، مسیح و بهزاد گوباز مشاهده نمی‌شود.

خوشبختانه، به جهت تفصیل مطالب مربوط به بخش واپسین یتیم‌نامه در دست‌نویس‌ها، مخاطب بهتر می‌تواند بر مشخصات جسمی و رفتاری حسین‌گُرد احاطه داشته باشد و بر جزئیات زندگی شخصی، سفرها، رزم‌ابزار ویژه، مرکب، دوستان و افتخارات او تمرکز کند. برآیند مذکور سبب شد تا پس از شناخت بیشتر حسین‌گُرد شبستری، مطالعه منابع تاریخی و ادبی ثانوی، داده‌های قابل‌ملاحظه‌تری ارائه دهند که در مجموع، منجر به شناسایی هویت تاریخی حسین‌گُرد شبستری شد. اما پیش از بررسی شواهد به دست‌آمده، لازم دانسته شد تا مروری کلی بر هویت حسین‌گُرد شبستری در قالب یتیم‌داستانی داشته باشیم، تا بعد، بهتر بتوانیم مستندات نویافته را ارزیابی کرده و مطابقت دهیم.

۱-۳. شخصیت داستانی

«تبریز و نواحی آن» در منطقه آذربایجان، نخستین موقعیت داستانی است که راوی چند بار از آن برای پاکشایی حسین‌گُرد به فضای داستانی، بهره برده است. بدین صورت که حسین برای اولین بار در نواحی تبریز فقط با مسیح دیدار کرده و از نام، قومیت، پدر و محل سکونتش سخن می‌گوید. در مرتبه دوم، مسیح پس از مشاهده پهلوانی حسین و ناتوانی خود در بازار تبریز، ابتدا با پرداخت خون‌بهای کشته‌شدگان بازار، رسماً او را نخست به غلامی می‌پذیرد. در سومین موقعیت، مسیح پس از قبول شکست از بیراس‌خان و خانه‌نشینی شدن، با مشاهده زورمندی حسین که یک‌تته توانست بیراس‌خان و دیگر ازبکان را از پای درآورد، و نظر به این‌که حسین هنوز آداب یتیمی و تیغ‌زنی را به‌درستی نمی‌داند و می‌تواند با قبول شاگردی وی و در رقابت با میرباقر، جایگاه خود را نزد شاه‌عباس بالا ببرد، از روی ناچاری، حسین را به یتیمی قبول می‌کند:

«مسیح برخاست با آتش ختایی روانه تبریز شدند... بشنو از مسیح دکمه‌بند، کنار چشمه چمن مغان رسید، از آتش غذا خواست. آتش از سفره چرمی مرغ بریان کرده با قدری نان درآورد، به مسیح داد. مسیح در بین غذا خوردن چشمش به چوپانی افتاد. صدا زد، آمد، جوانی دید یال از بال در رفته. جو یا شد، گفت: چوپان کدخدای شبستر... مسیح گفت: مردم جان‌پوسیده می‌شوند؟ فحش به مسیح داد. مسیح با شش‌پر آمد بزند، دست مسیح را گرفت، فشار داد. مسیح دید مشتش باز می‌شود، گفت: مگر ما را شناختی که التماس می‌کنی؟ گفت: مگر کیستی؟ گفت: مسیحم. چوپان رهایش کرد، تعظیم کرد، گفت که: بد کردم. مسیح پرسید: کیستی؟ گفت: ولی حسین پسر قره‌حسن‌خان، جلودار شبستر، ملازم رئیس مسیح. این بره‌ها را جهت خانه مسیح آوردم. مسیح دید خانه‌زاد خودش می‌باشد. اگر او را بکشد، باعث بدنامی او می‌شود. مسیح فرستاد که: این، آدم من است، خون مقتول‌ها را می‌دهم. حسین را هم جلو انداخت، روانه خانه شد، در سکوی طویله،

منزلش داد» [م ۳: گ ۵۹]. «حسین گفت: من در شبستر دیدنی کرده، باز می‌آیم. مسیح وداع کرد، رفت و حسین روانه شبستر شد. بشنو از حسین، وارد شبستر شد، پدر و مادر و خواهر را دیدن کرد» [م ۳: گ ۶۲].

با وجودی که در روایت «تبریز و آذربایجان» به‌عنوان محلّ پناهنده‌گی حسین گُرد معرفی شده است و راوی یا احتمالاً کاتب، بارها عبارتهایی به ترکی از زبان حسین نقل کرده است، اما تبار «گُردی» حسین، همواره و مؤکداً کنار نام او ذکر می‌شود و جز این تکرارهای عامدانه، راوی که گویا دغدغه شخصی اوست، بارها نیز در مواضع مختلف روایت به «گُرد» بودن حسین شبستری و برخی از امرای قزلباش تصریح دارد [← دا: گ ۱۲ ب؛ دا: گ ۸ آ؛ دا: گ ۱۰۱ ی؛ گ ۵۰۶ ب؛ ی: گ ۴۷۲].

مطابق متن دست‌نویس‌ها، توصیف نسبت شهری، قومی و شغل پهلوان، احوال خانواده او و احیاناً منصب رسمی و غیر رسمی پدرش، برای دو یتیم محوری دیگر، یعنی مسیح دکمه‌بند و میرباقر آجرپز نیز مختصر و گذرا ارائه شده، ولی اصلاً به قدر حسین گُرد و خصوصاً نسبت قومی او صراحت ندارد و هر چند مسیح و میرباقر زودتر از حسین گُرد در فضای داستانی حاضر می‌شوند، اما هر دو خانه‌زاد محسوب شده و نسبت مشخصی با دربار ندارند. اما پدر حسین گُرد موسوم به «قره‌حسن»، در داستان به‌عنوان «خان» و «جلودار شبستر» معرفی شده و صاحب حشم و گله است و حسین نیز به‌عنوان گله‌دار، زیر دست پدر بوده و تدارک آذوقه یتیمان تبریز و حاکم همتای پدرش در آن سامان، یعنی پیربُداق خان را بر عهده دارد. شغل چوپانی و موقعیت جغرافیایی مذکور در داستان، با پیشه اصلی طوایف گُرد ساکن در مناطق کوهستانی غرب ایران و نیز نقش تعیین‌کننده آنان در به قدرت رساندن صفویه و تثبیت جایگاه ایشان، ارتباط بدیهی و آشکار دارد (← صفا، ۱۳۷۱: ۱۹/۵-۲۱؛ ۹۲-۹۶). ضمن آن‌که با توجه به همین قراین، حدس زده می‌شود که حسین گُرد و خاندانش از ایلات در حال کوچ گُرد در نواحی آذربایجان باشند که با زبان ترکی هم‌آشنایی دارند. باری، حسین گُرد شبستری در آغاز روایت، علی‌رغم خدمات درخشانی که در قبال پیربُداق خان و مسیح دارد، مورد بی‌مهری پیربُداق و سپس مسیح واقع شده و برای کسب نام و اعتبار، خود راهی اصفهان می‌شود.

جز این موارد، در دست‌نویس‌های یتیم‌نامه از برادر (اصلان)، برادرخوانده (احمدیگ خونی) و فرزندخوانده / پسر حسین گُرد (شریف شیربچه) نیز یاد شده، اما راوی برخلاف دیگر یتیمان و پیوندهای چندباره ایشان، گویا به سبب تعصب، جانبداری و خودداری حیا، سخنی از زن رسمی یا گزارش بزم و معاشقه حسین گُرد با او به میان نیاورده است!

هر چند حسین گُرد شبستری پس از سه یتیم دیگر وارد فضای داستانی شده است، اما عملکردی بسیار درخشان‌تر، توانایی شگفت‌تر، پاک‌باختگی و صفای باطن بیشتری دارد و اغلب یتیمان هم بدین امر، اقرار صریح دارند و او را به‌طور مستقیم یا برخی مثل میرباقر در لفافه، پهلوان‌تر از خویش حساب می‌کنند. جز حسین گُرد، هیچ یتیمی پروای اعتراض یا پرخاش به شاه‌عبّاس، مسیح یا میرباقر را ندارد و این مشخصه، از قُرب جایگاه او در دربار مُرشد کامل حکایت دارد و چنان‌که از شواهد متعدّد روایت پیداست، اعتبار حسین گُرد نزد شاه‌عبّاس بیش از دیگر یتیمان است و در اغلب مأموریت‌های حسّاس، شاه‌عبّاس به درخواست زبانی یا از سر قهر و ناز، حسین گُرد را به انجام مهمّی می‌گمارد [← دا: گ ۷ ب]. در مورد مشابه دیگر، زمانی که شاه‌عبّاس برخلاف امانی که حسین به هر مز قرنی داده، به قتل او فرمان می‌دهد، با ورود ناگهانی جلال یزدی (برادرزن شاه) از هند، حسین گُرد واجب‌القتلی وی را به دلیل خیانت‌هایش گرو می‌کشد و شاه را تهدید به کشتن جلال می‌کند، سرانجام حسین به التماس شاه! و در عوض عفو هر مز، جلال را می‌بخشد [ح: گ ۵۸ ب- ۵۹ آ]. یا در مورد دیگری، حسین صریحاً از یتیمان پیشکسوتی مثل مسیح و میرباقر می‌خواهد که به فرمان او عمل کنند و خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد: «حسین در مُغار آمد خداوردی را ندید، احوال پرسید؟ گفتند: رفت به قضای حاجت، دیگر نمی‌دانیم. حسین پریشان شد. آتش دهنه بارگاه، از آمدن خداوردی مطلع شد، خبر داد. حسین پرخاش کرد به مسیح که: دگر من نباشم، کی علاج حریف می‌کند، چرا چنین می‌کنید؟ مسیح فحش به حسین داد» [م: گ ۱۰۴ آ].

پس نتیجه می‌گیریم، هر چند در ظاهر میرباقر و مسیح سر یتیمان و پیشکسوت هستند، اما در واقع، حسین گُرد استقلال عمل و حدود اختیار بسیار بیشتری نسبت به آنان دارد و هویت و اعتبار همه یتیمان در سایه عملکرد حسین گُرد تعریف می‌شود و اگر حسین از کسی حمایت کند، دیگران جرأت مخالفت با او را ندارند.

جز حمایت برجسته شاه‌عبّاس، حسین گُرد به فرینه شواهد متنی فراوان و با به دوش کشیدن برنام «غازی اسلام»، از تأییدات و امدادهای الهی نیز بهره‌مند است و بارها زمانی که در مهالک افتاده و در شُرُف مرگ قرار دارد، به‌گونه‌ای ناباورانه و به دنبال ملاقات با ائمه تشیع در عالم خواب، نجات می‌یابد. گاه حسین گُرد، به‌عنوان پهلوان محوری، در مواجهه با طلسم‌ها و پهلوانان، موقعیت ناگوار عجز را هم تجربه می‌کند که با زورمندی بسیار، قادر به غلبه بر آن نیست و زمینه برون‌رفت از این شرایط، معمولاً به پس از نقل گزاره‌های قالبی توّسل و توکّل، مثل: «رو به دریای نجف / ارض مشهد کرد» یا «نعره یا علی، ولی الله» موکول می‌شود. هر چند توصیف اخیر برای معدود یتیمان برجسته دیگری نیز طرح شده، اما در ارتباط با حسین، وجه محسوس‌تر و چشمگیری دارد [م: گ ۱۰۶ ب- ۱۰۷ آ؛ م: گ ۱۴۸ آ].

اما کارنامه دلآوری های حسین گُرد در هند، حجم قابل توجهی از گزارش بخش سوم یتیم نامه را به خود اختصاص داده است. سفر حسین گُرد از حیدرآباد به شاه جهان آباد، در جهت حمایت از عبدالله قطب شاه و دفع تسلط اکبرشاه از سر او، عاملی تعیین کننده در برقراری پیوند میان دو پایگاه تشیع، ایران و حیدرآباد، محسوب می شود و اعتبار متمایزکننده ای برای حسین گُرد به دنبال دارد، به گونه ای که حسین با وجودی که دیگر یتیمان نیز در هند به او کمک می کنند، پس از بازگشت از این سفر چندساله و پیشکش غنایم بسیار به شاه عباس، در میان اقرانش، یگانه شده و شاه عباس به شکرانه کسب چنین اعتباری در هند «مالیات سه سال کلّ ایران را بخشید، بندیان را آزاد کرد» و دستور داد که در جوار کاخش، خانه ای از برای حسین گُرد بر پا کنند [← مج: گ ۱۲۳].

به طور کلی، در میان متون حماسی، حسین گُرد پس از رستم و ابومسلم، سومین پهلوان مردمی و محبوب ایرانی محسوب می شود که صرف نظر از تهم و توانایی و رسم های پهلوانی برجسته و یا جدال گسترده با دشمنان ملی و مذهبی، پیوسته نمایانگر فضایل اخلاقی و رفتار جوانمردانه، البته در سطحی نازل تر از اقران سلف خود است، ولی همچون دو پهلوان مذکور دیگر، متصف به رزم ایزاری ویژه (شمشیر عبدالله قطب شاه)، مرکبی یگانه (قره قیاس) و دارویی درمان گر (روغن زهرکش) است، در حالی که دیگر یتیمان یکسره بی بهره از این اوصاف اند و به نظر می رسد که داستان پرداز بر پایه میل شخصی و پسند خویش حسین گُرد را منطبق با رستم یا ابومسلم توصیف کرده است.

در آغاز کار، مسیح دکمه بند تبریزی قصد ندارد پهلوانی حسین را که مایه بی اعتباری اوست، نزد حریفش، پیربداق تبریزی که دل خوشی هم از مسیح ندارد، آشکار کند و حتی ناچار می شود برای ممانعت از ورود حسین به اصفهان و اطلاع شاه عباس از توانایی او، حسین گُرد را تعلیم نداداده، در تبریز پنهان کرده و به نوچگی و خانه زادی خود بپذیرد، اما حسین پس از بی مهری پیربداق خان تبریزی در غیاب مسیح، با تلنگر ختایی خانم از بیت مسیح آگاه شده و پنهانی به اصفهان می رود. از این پس، استعداد بالقوه حسین گُرد تحت آموزش های نظامی و اخلاقی باباحسن بیدآبادی در اصفهان پرورش یافته و به ثمر می رسد [← مج: گ ۷ ب]، و اگر مجموع رفتارهای یتیمان را در قبال حسین، به طور مثل در حسادت بی پایان جلال یزدی در نظر بگیریم، گویی نوعی رقابت مخفی یا جنگ سرد میان حسین گُرد و یتیمان برقرار است و حسین گُرد این مسأله را به خوبی در نظر دارد و در عین رفتار متواضعانه نسبت به یتیمان و مراعات حال ایشان، از حق گزاری غافل نشده و خود را شاگرد باباحسن بیدآبادی معرفی می کند [← ی: گ ۴۶۰ ب؛ ح: گ ۶۸ ب، ح: گ ۸۲ ب، دا: گ ۲۵ ب].

حسین گُرد شراب نمی نوشد. بسیار بخشنده و اهل کرم است. در صورت پشیمانی یاران و دشمنان، حتی

به صورت چندباره، از خطای آنان چشم‌پوشی می‌کند (مثل: جلال یزدی). در نبردهای شبانه یا تن‌به‌تن، هیچ‌گاه به فریب و نیرنگ متوسل نمی‌شود. در موارد متعددی، با وساطت و پایمردی نزد شاه‌عبّاس سعی می‌کند، پهلوانان خطاکار را از مرگ یا مجازات برهاند. اهل خوش‌باشی است، اما حدود را نگاه داشته و تن به حرام نمی‌دهد. در هر تنگنایی، برای گشایش و رهایش دیگر یتیمان می‌کوشد.

حال باید دید که منابع تاریخی تا چه اندازه با هویت داستانی حسین‌گرد منطبق بوده و روشن‌گر هویت تاریخی وی هستند و آیا قراین و شواهد متعددی که از منابع تاریخی و ادبی ثانوی به دست آمده، می‌تواند نقاب یتیمی را از چهره این قورچی تاریخی پرآوازه شاه‌عبّاس بردارند، یا خیر؟

۲-۳. شخصیت تاریخی

نظر به مشخصات همسان یتیمان داستانی صفوی با قورچیان تاریخی صفویّه و فرضیه جایگزینی گروه یتیمان به جای قورچیان در یتیم‌نامه، پس از مطالعه منابع تاریخی دوره صفویّه، قراین مرتبط با شخصیت برجسته و محوری حسین‌گرد شبستری جمع‌آوری و در چهار بخش: حسین‌بیگ یوزباشی استاجلو (م ۹۸۵ق) (در این باره ← افشوته‌ای نظنزی، ۱۳۷۵: ۶۱؛ نیز همو: ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۸-۳۹، ۴۰)، حسین‌بیگ پسر شاهوردی خلیفه شاملو (م ۹۸۸ق) (در این باره ← افشوته‌ای نظنزی، ۱۳۷۵: ۱۲۹؛ اسکندریبیگ، ۱۳۸۹: ۴۳۸/۱-۴۳۹؛ نیز ← منشی قمی، ۹۰۶/۲-۹۰۴؛ افشوته‌ای نظنزی، ۱۳۷۵: ۳۳۲-۳۳۵)، حسین‌بیگ ولد سوندوک‌بیگ افشار قورچی‌باشی (م ۹۹۳ق) (در این باره ← افشوته‌ای نظنزی، ۱۳۷۵: ۵۴، ۱۳۶-۱۳۸، ۱۵۰-۱۵۲؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۷۲۳/۲، ۷۳۲، ۷۵۲)، حسین‌بیگ تبریزی قورچی شمشیر، قابل ارزیابی است. از میان گزینه‌های احتمالی معرفی شده، سه مورد اول از طوایف ترک بوده و به دلیل تاریخی، یا اصلاً دوره شاه‌عبّاس رادک نکرده‌اند، یا به دلیل سرکشی و نافرمانی، به فرمان شاه صفوی کشته شده و اصلاً اعتباری در دستگاه مُرشد کامل ندارند و مطلقاً سفر برجسته و دوران‌سازی هم به هند نداشته‌اند.

اما با توجه به مستندات متعدّد و قابل ملاحظه‌ای، حسین‌بیگ تبریزی با قُرب منزلت بی‌سابقه و اعتبار و عملکرد درخشان، تنها شخصیتی است که مطابقت تمامی با حسین‌گرد شبستری دارد. حسین‌بیگ تبریزی از طایفه‌گردهای رَشوند (احتمالاً زیرمجموعه طایفه افشار) بوده که در نواحی الموت غربی تا مراغه و کردستان سکونت داشته‌اند و از این میان، حسین‌بیگ تبریزی از طایفه رشوند به خدمت پیردق‌خان تبریزی (م ۱۰۲۵ق) درآمد، اما مدتی بعد به دلیل رشادت‌های برجسته به دربار شاه‌عبّاس راه می‌یابد. حسین‌بیگ تبریزی برادری به نام تقی سلطان، مقایسه شود با

اصلاح، یعنی شیر، که در یتیم‌نامه برای یاری حسین به هند آمده و کشته می‌شود [← مج: گ ۲۷ آ]، و دو پسر یا نواده‌ای به نام محمدشریف‌خان، مقایسه شود با شریف‌شیربچه پسر حسین گُرد در یتیم‌نامه [← دا: گ ۳۷ ب]، و حسین‌قلی بیگ دارد. تقی سلطان، برادر حسین بیگ تبریزی، به واسطه دلاوری و شجاعت‌های بسیار، حاکم ناحیه‌ای در آذربایجان شده، اما محمدشریف از سر جوانی و به دلیل همراهی با جمعی باغی و جدا شدن از لشکر شاه‌عبّاس، نافرمانی غیر مستقیم داشته و کشته می‌شود و به همین واسطه، حسین بیگ هم که بی‌تقصیر بوده، برای مدتی کمتر از یک سال به حبس افتاده، ولی شاه‌عبّاس به دلیل ارادت بسیار بدو، دوباره حسین بیگ را آزاد کرده و این‌بار حکومت کوه‌گیلویه را به وی می‌سپارد. حسین بیگ جز این، نبرد در نواحی مرزی هرات با ازبکان را نیز در کارنامه دارد و فرزند دیگرش، حسین‌قلی بیگ نیز برای مدتی عهده‌دار منصب داروغگی قُم بوده است (← وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۱؛ قریشی کرین، ۱۳۸۹: ۱۸۲/۱).

مهم‌ترین قرینه برجسته حسین بیگ تبریزی که دیگر هیچ‌گونه تردیدی در مطابقتش با حسین گُرد شبستری باقی نمی‌گذارد، نبرد او در نواحی سند و مأموریت سه‌ساله او به‌عنوان سردار پیروز این نبردها، با هشتاد نفر از همراهان قورچی، به دربار قطب‌شاهیان گُلگنده هند بوده که بنا بر درخواست آنان و برای دفع زحمت اکبر و جهانگیر گورکانی صورت پذیرفته است؛ هم‌چنان که جمیع یتیمان شاه‌عبّاس نیز پس از ورود حسین گُرد به هند برای کمک، به او ملحق می‌شوند. سفر حسین بیگ تبریزی درست به مانند سفر حسین گُرد در یتیم‌نامه از راه بندر هرمز و به‌صورت دریایی و با کشتی صورت گرفته و حضور او در هند به مدت یک سال و چهار ماه طول می‌کشد و حسین بیگ به هنگام بازگشت از آن سامان و به رسم تحفه، از دربار قطب‌شاهی دکن چندین رأس اسب ممتاز (مقایسه شود با تحفه دادن عبدالله قطب‌شاه قرقیطاس را به حسین گُرد) و خنجر و شمشیر یگانه‌ای (مقایسه شود با شمشیر عبدالله قطب‌شاه در یتیم‌نامه که به حسین گُرد اعطا می‌شود) پیشکش شاه‌عبّاس می‌کند (مقایسه شود با هفت و صله‌ای که عبدالله قطب‌شاه به حسین گُرد تحفه می‌دهد) [← مج: گ ۱۴ ب]. نکته درخور توجهی که باید بیشتر بدان نظر داشت، آن است که در یتیم‌نامه، عبدالله قطب‌شاه غلامی هندو به نام «هیار» را به‌عنوان عیار و راه‌بلد با حسین همراه می‌کند تا در شاه‌جهان‌آباد گره از کار حسین بگشاید و هیار هم پس از پایان حضور حسین در هند، خود و سپس پسرش، مباحی، همراه حسین به ایران می‌آیند. وضعیت مذکور دقیقاً برای حسین بیگ تبریزی نیز اتفاق افتاده و شاه گُلگنده نیز یکی از معتبران درگاه خود را به نام «شیخ محمد بن خاتون» با حسین بیگ همراه می‌کند تا او را به ایران رسانده و دوستی و پیوند میان شاه‌عبّاس و سلطان قطب‌شاهی را مؤکد کند.

موضوع اصلی این پژوهش، طرح فرضیه همسانی حسین گُرد شبستری در روایت یتیم‌نامه با حسین بیگ تبریزی در تاریخ صفویان است و در پی، سعی شده تا اثبات این مسأله با تکیه بر منابع تاریخی و ادبی و ارائه قراین متعدد نویافته‌ای محقق شود که تا کنون هیچ گونه توجهی بدان‌ها نشده است.

۳-۲-۱. منابع تاریخی

طبق قدیمی‌ترین سند نویافته خرید و فروش زمین که در سال (۱۰۵۹ق) و در دوره شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) تحریر شده، در ظاهر آن به نسبت قومی حسین بیگ قورچی و دیگر هم‌قومان او اشاره شده که وی از طایفه گُردهای رَشَوَند است. طایفه رَشَوَند، از نظر قومی، گُرد اصیل بوده و حدود نواحی خاستگاه این طایفه گُرد از کردستان ایران تا سلیمانیه عراق را در بر می‌گیرد. این طایفه از دوره صفویه گاهی به صورت مدافع، گاه به صورت مهاجم و گاهی هم به صورت حاکم در تاریخ ایران نقش آفرینی کرده است (← بخشی، ۱۳۹۹: ۱۵۹، ۱۶۰-۱۶۱).

«رَشَوَند، رَشَمَه‌وند، رَشَه‌بند و ریشوند، صورت‌های مختلفی از یک واژه است که در مناطق گُردنشین، «رَشَه‌وند» تلفظ می‌شود. رَشَوَندها، گُرد هستند و شاخه‌ای از ایل بزرگ گُرد بیه سلیمانیه به شمار می‌آیند. در میان گُردها، قبیله رَشَوَند مختلط هستند و علاوه بر زبان مادری گُردی به تُرکی نیز تسلط دارند» (رَشَوَند، ۱۳۷۶: شانزده - نوزده).

«ایل رَشَوَند به‌عنوان یکی از پنج تیره طایفه احمدوند (همه‌وند = نسل دَوم ایل بیه سلیمانیه)، یکی از طوایف مستقل و پرجمعیت گُرد محسوب می‌شود که ابتدا در گُردستان و نواحی مرزی غرب ایران سُکنی داشتند که این مناطق پس از نبردهای شاه‌اسماعیل و شاه‌عباس با عثمانی‌ها، جزو متصرفات ایران درآمد» (همان: بیست، بیست‌ودو)، اما در دوره پادشاهی شاه‌عباس اول و در راستای سیاست‌های نظامی و امنیتی عصر صفوی و به‌منظور جلوگیری از شورش گُردها در غرب ایران و هم‌چنین استفاده از قدرت این طایفه در مقابله با ازبکان (← همان: بیست و پنج)، رَشَوَندها ابتدا همراه با سایر طوایف گُرد به خراسان مهاجرت کردند و سپس برای کمک به تشکیلات نظامی صفویه و دست‌یابی به موقعیت سیاسی به قزوین بازگشتند و از قزوین و کرج تا زنجان، آذربایجان، شیروان، مغان، مراغه و اردبیل پراکنده شده و سُکنی گزیدند. ایل رَشَوَند به جهت تاریخی، از زمان شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ق) مطرح شدند و نقش برجسته‌ای پیدا کردند و دو منصب مهم قورچی‌گری و یوزباشی را برای مدّت‌ها از آن خود کردند (← بخشی، ۱۳۹۹: ۱۶۰-۱۶۱؛ رَشَوَند، ۱۳۷۶: بیست و پنج، سی).

سند دیگری که گزارش فوق را تأیید می‌کند، اشاره صاحب تاریخ کاشان است که حسین گُرد شبستری مشهور را

از اتباع پیربداق خان تبریزی در دوران سلطنت شاه‌عبّاس اول می‌داند. اما از آن جایی که اصلاً شخصیتی با نام حسین گُرد شبستری در تاریخ صفویان وجود رسمی و دیوانی ندارد، تنها گزینه‌ای که بر اساس سند مذکور و نیز قراین تاریخی متعدّد پسین بر هویت تاریخی حسین گُرد شبستری مورد نظر ضرابی دلالت دارد، کسی نیست جز، حسین بیگ تبریزی که در آغاز با هویت چوپانی از طایفه گُردهای رشوند به خدمت پیربداق خان تبریزی درآمده، مقایسه شود با ابتدای کار حسین گُرد در تبریز با مسیح و پیربداق خان و کشتن ازبکان [← مج: گ ۱ ب - ۴]، و بعدها به دلیل خدمات شایسته، دلاوری کم‌نظیر، و نیز راست‌کرداری و صفای باطن، تحت منصب قورچی خاصّه شمشیر یا تیروکمان، به لقبی «بیگ» مفتخر شده و به دربار شاه‌عبّاس راه پیدا کرده و ملازم وی می‌شود و از طرفی، چون در تبریز نشو و نما و فرصت ظهور یافته، نسبت شهری تبریزی هم در نام او مشتهر می‌شود (← ضرابی، ۱۳۷۸: ۳۵۳-۳۵۴؛ رحیم‌لو، ۱۳۹۳: ۱۱/۳۰۵-۳۰۶)

حسین بیگ قورچی از آنجایی که گُرد بوده و نزد شاه‌عبّاس از اعتبار و جایگاه ممتازی برخوردار است، پس از درخواست یکی از قورچی‌های گُرد شورشی، به نام دولتیار خان گُرد زنگنه در سال (۹۹۹ق)، میانجی شده و از شاه عفو وی را درخواست می‌کند و شاه‌عبّاس نیز به شرط اطاعت دوباره دولتیار خان، بدین امر رضا می‌دهد. آیا از میان همه قورچیان و دیگر درباریان، التجای یک شورشی گُرد به حسین بیگ تبریزی، دلیل دیگری بر گُرد بودن حسین بیگ نیست؟ (← اسکندریبگ، ۱۳۸۹: ۴۳۸/۱؛ افشوته‌ای نطنزی، ۱۳۷۵: ۳۳۲).

اما بر اثر تحریک برخی تنگ‌نظران و درباریان رقیب، محمّدشرف‌خان، فرزند یا نواده حسین بیگ تبریزی که شاه‌عبّاس پیش‌تر «تربیت فرموده، به رتبه ایالت و خانی رسیده، حکومت قزوین و حراست پایتخت همایون به او رجوع شده» بود (← اسکندریبگ، ۱۳۸۹: ۳۹۹/۲)، در سال (۹۹۹ق) با برخی متمرّدین همراه شده و از لشکر شاه‌عبّاس جدا می‌شود، اما حاکم گیلان به دلیل ترس از بازخواست شاه‌عبّاس، ایشان را به گماشتگان شاه درمی‌سپارد (افشوته‌ای نطنزی، ۱۳۷۵: ۳۹۳-۳۹۵؛ ← اسکندریبگ، ۱۳۸۹: ۴۳۹/۲-۴۴۰؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۴۹؛ الحسینی المدنی، ۱۳۷۸: ۳۶۷/۲).

پس از سال (۱۰۰۱ق)، شاه‌عبّاس به کوه‌کیلویه رفته و حسین بیگ تبریزی را که سال گذشته، احتمالاً به سبب سرکشی فرزند یا نواده‌اش محمّدشرف‌خان برای مدتی کمتر از یک سال به حبس انداخته بود، عفو کرده و امارت کوه‌کیلویه را به وی بازمی‌گذارد (← افشوته‌ای نطنزی، ۱۳۷۵: ۴۵۱، ۴۵۸).

در سال (۱۰۱۵ق)، حاکم فراه و هرات، لشکری به عزم تصرّف قندهار ترتیب داده و متوجّه آن صوب می‌شوند و

قزلباشان نیز به دلیل کمی لشکر، جنگ قلعه پیش می‌گیرند و به جانب شاه‌عباس خبر می‌فرستند. شاه‌عباس حسین‌بیگ تبریزی را به مقابله و دفع مهاجمان گسل می‌دارد و حسین‌بیگ نیز پس از پیروزی در لاهور به خدمت پادشاه هند جهانگیر می‌رسد (← جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۵۰-۵۱).

ناحیه کیچ مکران از توابع سند محسوب می‌شود که در (۱۰۰۳ق) به تصرف مغولان گورکانی درآمد بود. در (۱۰۱۸ق) اندکی پس از مرگ اکبرشاه، شاه‌عباس اول سردارانش را احتمالاً با همراهی قورچی خاصه‌اش، حسین‌بیگ تبریزی برای فتح این ناحیه رهبری کرد. رؤسای محلی پس از قدرت‌نمایی صفویان تسلیم گردیدند. ناحیه‌ای که به دست رعایای صفوی افتاد، شامل بندر گوادر نیز بود. قابل ذکر است که شاه‌عباس اول اندکی پس از این پیروزی، حسین‌بیگ قیچاچی را به‌عنوان سفیر با نامه‌ای به گلکونده (که در سال ۱۰۲۳ق بدان جا وارد شد) پیش محمد قطب‌شاه جهت گزارش فتح کیچ مکران و اعلام این‌که این امر موجب سهولت تردد سفرا بین ایران گلکونده است، فرستاد (← ریاض الإسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۶-۲۶۷).

«وقایع متنوعه که در این سال به وقوع پیوست، فرستادن ایلچیان است به جانب هند و دکن. چون سلاطین عظام دکن از قدیم‌الایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت‌نشان دارند،... محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ق)، والی گلکونده و ملک‌عنبر سپهدار سلسله نظام‌شاهیه هر یک ایلچیان سخندان با تحف اخلاص و تحف و هدایا و بیلاکات لایقه به درگاه جهان‌پناه فرستاده، از تعدی لشکر جغتای که حسب‌الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان می‌شده‌اند، استغاثه نموده بودند. چون میان حضرت پادشاهانه دودمان قدس‌نشان صفوی و سلسله‌علیه تیموری همواره طریقه محبت و وداد و شیوه مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده... نخست نامه محبت طراز به آن حضرت قلمی فرموده، سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت رضاجوی خاطر اشرف گشته، ترک مخاصمت ایشان نمود. بنابر آن در این سال، حضرت اعلی حسین‌بیگ قیچاچی تبریزی را به رسالت محمد قطب‌شاه (۱۰۲۰-۱۰۳۵ق) و درویش‌بیگ مرعی را به ایلچگیری نظام‌شاه و ملک‌عنبرشاه قلی‌بیگ ازبک را به سفارت عادل‌شاه تعیین فرموده» (اسکندریبیگ، ۱۳۸۹: ۸۶۶/۲؛ ← وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۷؛ صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱: ۸۱؛ خان‌زمان‌خان، ۱۳۷۷: ۴-۳۳؛ فلسفی، ۱۳۶۴: ۱۴۲۲/۳).

«در یازدهم سنه (۱۰۲۶ق)، حسین‌بیگ تبریزی که دارای ایران او را نزد حاکم گلکونده به طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع فرنگیان با قزلباشان راه هرمز مسدود بود، با ایلچی حاکم گلکونده ملازمت نمودند و دو رأس اسب و چند تقوز پارچه دکن و گجرات پیشکش او گشت» (← جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۲۱۲؛ ریاض الإسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۰؛ نیز اسکندریبیگ، ۱۳۸۹: ۴۹۱/۲).

در سال (۱۰۲۲ق) که مصادف با سفر حسین بیگ تبریزی به هند و دکن است، کابلی بیگم نواده ظهیرالدین بابر که پیش از این در عقد شاهرخ میرزا نواده شاه سلیمان از نسل امیر تیمور بود، پس از فوت شاهرخ میرزای مذکور در هند، به عقد و سلطان علی میرزای شاه عباس درآمده و به ایران آمده است، آیا حسین بیگ تبریزی حین انجام مأموریت خود در هند، در برقراری این وصلت نقشی داشته است؟

«سنه اثنی و عشرين و الف ه... دیگری از سوانح آن که در این سال، میانه عفت قباب، کابلی بیگ، صبیّه محمد حکیم میرزا بن محمد همایون پادشاه بن ظهیرالدین محمد بابر و شاهزاده عالی تبار سلطان علی میرزای مکحول ولد شاه جنت مکان فردوس آشیان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافت» (اسکندریبگ، ۱۳۸۹: ۸۶۷/۲).

چراکه در یتیم نامه، نیز حسین گرد شبستری در مأموریتی به همان نواحی، کابل قزی نامی را در خرابات توبه داده است، اما از سرنوشت وی در روایت اطلاعی به دست نیامد:

«در جلد کتاب دیگر، مذکور می شود که حسین گرد رفت به کابل کافر قزی را گرفت، آن کافر قزی نبود، آن کابل قزی بود که حسین گرد رفت، گرفت و این کافر قزی، بزرگ است و آن کابل قزی، کوچک است که حسین گرد او را توبه داد. خلاصه کلام، کابل قزی و کافر قزی دو تا بودند، کابل قزی را حسین گرد توبه داد و کافر قزی را مسیح، این طور می باشد».

در تاریخ سلطان محمد قطب شاه، گزارش نسبتاً مفصّل و جزئی تری از سفر حسین بیگ قیچاجی باشی از راه بندر هرمز و سفر دریایی او همراه هشتاد نفر دیگر از دوستان نبرده قورچی همراهش ارائه شده که برای مدتی حدود دو سال با نهایت احترام و تشریفات خاص در گلگنده سکونت داشته و سپس، همراه فرستاده سلطان قطب شاهی و با پیشکش هایی در خراج، از راه برهان پور به ایران باز می گردند (تاریخ سلطان محمد قطب شاه، ۲۰۱۵: ۳۶۱-۳۶۴).

۲-۲-۳. منابع ادبی

صرف نظر از کارنامه احوال حسین بیگ تبریزی در منابع تاریخی که یکسره منحصر به مناصب و خدمات او در دربار صفوی بوده و فشرده ای از آن ارائه شده است، تذکره های ادبی هم جزئیات بیشتر و نسبتاً دقیق تری از وی به دست داده اند که علاوه بر مطابقت کامل با داده های تاریخی، به خوش قریحگی و طبع آزمایی حسین بیگ تبریزی در شعر با تخلص «خروشی» و ملازمت طولانی او در اصفهان نزد شاه عباس نیز دلالت دارند:

«حسین بیگ، متخلص به خروشی، شاعر ایرانی سده یازدهم ه، وی و برادرش تقی سلطان در خدمت شاه عباس یکم صفوی به سر می بردند و در دستگاه او مقام و منصب داشتند. برادرش

تقی‌سلطان، همان محمد تقی بیگ تبریزی است که به نوشته اسکندربیک ترکمان، مین‌باشی تفنگ‌داران آذربایجان در زمان شاه‌عباس بود. حسین بیگ صاحب مقام و منصب قیچاجی‌باشی بود، و به واسطه راستی و درستی نزد شاه‌عباس قُرب تمام داشت. شاه‌عباس وی را در سال بیست‌وهفتم پادشاهی خود (۱۰۲۲ق) به سفارت گُلگُنده در دکن (جنوب هند) به پرسش تعزیه مرحوم محمدقلی قطب‌شاه (که در ۱۰۲۰ق درگذشت) و تهنیت جلوس سلطان محمد، برادرزاده و داماد او که بعد از فوت عم بر سریر دولت قطب‌شاهی تمکن یافته بود، فرستاد» (برزگر کشتلی، ۱۳۸۰: ۱۰۶۲؛ ← دهخدا، ۱۳۷۷: ۹۷۴۰/۷؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۲۹۲/۹؛ همو، ۱۳۷۳: ۲۳۷/۳؛ لکهنوی، ۱۳۵۵: ۲۲۱؛ ختام‌پور، ۱۳۶۸: ۳۰۷/۱؛ ایمان، ۱۳۸۶: ۲۵۹؛ نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱/۱۰۴-۱۰۵؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۳۷۱/۱-۳۷۲؛ دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۱/۳۳۶-۳۳۷). اوحدی بلبانی گوید: «وی را در عراق و به ملازمت آن شهریار بسیار دیده‌ام» (اوحدی بلبانی، ۱۳۸۹: ۱۳۶۵/۲-۱۳۶۴).

چون در برخی منابع تاریخی و ادبی، حسین بیگ تبریزی جز از عنوان حسین خان و قورچی شمشیر خاصه، با لقب «قیچاج‌باشی / قیچاج‌باشی» هم یاد شده، لازم است توضیحی در مورد این عنوان ارائه شود. هر چند که چرایی اتصاف این لقب به حسین بیگ دقیقاً مشخص نیست، چون وی قورچی شمشیر خاصه بوده، اما چون همین لقب تاریخی بعدها توسط راوی در متن روایت یتیم‌نامه به «قُچاق» در معنای «پهلوان و دلاور زورمند» مبدل شده و حسین بارها خود را به‌عنوان خاک قدم قُچاقان ایران معرفی کرده است [← ح: گ ۶۸ ب، ح: گ ۸۰ آ، ح: گ ۸۲ ب، ح: گ ۸۲ ب، ی: گ ۴۶۰ ب، ی: گ ۵۰۶ ب، مج: گ ۲۱۷ ب، مج: گ ۱۹۸ ب]، و از طرفی، قورچیان شاه‌عباس در منابع تاریخی و نیز یتیمان صفوی در یتیم‌نامه، به مانند عیاران، پری موسوم به ابلق بر کلاه دارند که کثرت و تعداد پرها حکایت از مرتبه و جایگاه ایشان داشته و حتی یک بخش از داستان حسین گُرد مربوط به رقابت وی با دیگر یتیمان بر سر ابلق یتیمی است، تشریح آن شاهد دیگری در تأیید ادعای مطابقت حسین بیگ تبریزی با حسین گُرد شبستری می‌تواند بود.

«املاهی اصطلاح قیچاجی غیر معمول و ناصحیح به نظر می‌رسد، زیرا که لغت مربوط به ابزار بریدن قماش و منسوجات در ترکی «قیچی» است. دو قیچاجی‌خانه در دستگاه بیوتات موجود بود: اولی که قیچاجی‌خانه خاصه نام دارد، به تهیه ملبوس شاه و اهل حرم و خلعت‌های گران‌بهای اُمرا که تن‌پوش شاه بود و بعد به اُمرا داده می‌شد و دومی، قیچاجی‌خانه اُمرایی بود که خلعت‌های کم‌بهارتری تهیه می‌کرد و سه‌گونه محصول داشت که عبارت بود از: بالاپوش، قبا، تاج و نیم‌تاج. انواع مختلف سرپوش‌ها یا کلاه‌های زمان صفوی، یا شاید همان تاجی است که بر سر مهمان‌دار بوده و قسمت

فوقانی آن پُر است از پُر کُلنگ. این کلاه وقف دوازده امام شده است که در مواقع رسمی، قزلباش‌ها و خوانین بر سر می‌گذاشتند و مأموران رسمی غیر ترکمان حق بر سر گذاشتن آن را نداشتند. پُر کُلنگ گویا امتیاز بیشتری را می‌رساند. اساس و پایه به کار رفتن این پُر به زمان مغول مربوط می‌شود که شاهزادگان کلاه‌هایی مزین به پُر بر سر می‌گذاشتند و نجبا پره‌های بلندی در پشت کلاه (اطاقه / اتاغه) نصب می‌کردند. در زمان مغول پُر جغد بر کلاه، علامت تشخیص «بازداران شاهی» بود» (مینورسکی، ۱۳۳۴: ۱۲۶-۱۲۷).

۴. نتیجه‌گیری

داستان پرداز یتیم‌نامه مفهوم «عیاری» را اساساً ذیل عنوان «یتیم» معرفی کرده است، اما چون بیشتر قهرمانان محوری، نمایانگر رسم‌های پهلوانی و وظایفی هستند که قورچیان صفوی در تاریخ رسمی بر عهده دارند، لذا از آداب عیاری و زیرکی و کاردانی عیاران چندان بهره‌ای نبرده‌اند و درست به همین خاطر است که پیوسته یتیمان محوری روایت مثل: حسین کرد، میرباقر، مسیح و خرم‌چینی را پیادگان عیاری نظیر: هیار، مباحی، حسین پاچه‌باریک، فرخ، آتش و بُداغ همراهی می‌کنند و بیشتر همین گروه زیردست و پیاده یتیمان هستند که شگردهای عیاری را در سطحی نازل‌تر انجام می‌دهند. حسین گُرد شبستری بنابر داده‌های داستانی دست‌نویس‌های ناشناخته و مطابق با شواهد تاریخی و ادبی، در واقع پهلوانی گُردنژاد به نام حسین بیگ، از طایفه رشوند ساکن در نواحی تبریز بوده است که ابتدا با همان نام حسین گُرد شبستری به خدمت پیربداق خان تبریزی درآمده و بعدها به واسطه شجاعت‌ها، خدمات شایسته و راست‌کرداری به لقب «بیگ» مفتخر شده و با نسبت شهری «تبریزی» در منصب قورچی خاصه به دربار شاه‌عباس راه پیدا کرده و از نزدیکان و افراد مورد اعتماد مُرشد کامل محسوب می‌شده و برادرش، تقی سلطان نیز به جهت دلاوری بسیار، به حکومت یکی از نواحی آذربایجان گماشته می‌شود. حسین بیگ تبریزی پس از حضور در دربار شاه‌عباس، از جانب مُرشد کامل و همراه با هشتاد تن از دیگر قورچیان بهادر از مسیر دریا، مأمور سفر هند شده و مورد احترام بسیار حاکم قطب‌شاهی گُلکنده قرار می‌گیرد و دو سال در آن نواحی اقامت دارد. مأموریت هند از جهت سیاسی، موقعیت‌ها و عواید قابل ملاحظه‌ای برای شاه‌عباس به دنبال داشته و در بلندی مرتبه حسین بیگ و برجستگی موقعیت او در درگاه صفوی بسیار تأثیرگذار بوده است. بنابر شرح حال تذکره‌نویسان، حسین بیگ تبریزی در اواخر عمر از مناصب حکومتی دست کشیده و در هیأتی درویشانه به شعر و ادب روی می‌آورد؛ با این حال همواره ملازم درگاه شاه‌عباس نیز بوده است.

کتابنامه

- آصف، محمد هاشم. (۲۵۳۷). رستم التواریخ. تصحیح محمد شیری. چ ۳. تهران: کتاب‌های جیبی و امیرکبیر.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن. (۱۴۰۳). الذریعة إلى تصانیف الشيعة. ج ۹. بیروت: دار الأضواء.
- _____ . (۱۳۷۳). مصنفات شیعه. به کوشش محمد آصف فکرت. ج ۳. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۶۶). العبر (تاریخ ابن خلدون). ج ۳. چ ۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اذکابی، پرویز. (۱۳۶۷). فرمانروایان گمنام. ج ۱. چ ۱. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اسکندریگ ترکمان. (۱۳۸۹). تاریخ عالم‌آرای عباسی. به کوشش ایرج افشار. ج ۳. چ ۴. تهران: امیرکبیر.
- افشوت‌های نظنزی، محمود بن هدایت‌الله. (۱۳۷۵). نقاوة الآثار فی ذکر الأخبار در تاریخ صفویه. تصحیح احسان اشراقی. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- انوری، حسن [سرپرست]. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. ج ۸. چ ۲. تهران: سخن.
- ایمان، رحم‌علی‌خان. (۱۳۸۶). منتخب اللطایف. تصحیح مهدی علیزاده و حسین علیزاده. ج ۱. چ ۱. تهران: طهوری.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین. (۱۳۸۹). عرفات العاشقین و عرصات العارفين. تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری و آمنه فخر احمد. ج ۲ و ۳ و ۴. چ ۱. تهران: میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- اوزبکی البخاری، شیخ سلیمان افندی. (۱۳۹۲). فرهنگ جغتایی - فارسی. ترجمه حسن عبداللّهی جهانی. چ ۱. تبریز: دنیزچین.
- بخشی، مریم و باقر علی عادل‌فر، نصرالله پورمحمدی املشی، حسین آبادیان. (۱۳۹۹). «بررسی علل کوچ طایفه رشوند به قزوین و پیامدهای آن در عصر صفویه». پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران دانشگاه پیام نور. س ۹. ش ۱ / پیاپی ۱۷. صص ۱۷۶-۱۵۳.
- برزگر کشتلی، حسین. (۱۳۸۰). «خروشی تبریزی». دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان و بنگلادش). ج ۴ / بخش ۲. چ ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ص ۱۰۶۲.
- تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه. (۲۰۱۵). تصحیح زرینه پروین. حیدرآباد: دلی کتاب گهر.
- جمالزاده، محمدعلی. (۱۳۲۶). هزاربیشه (یک‌هزار مطلب سودمند خواندنی). ج ۱. چ ۱. تهران: علمی و زوّار.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد. (۱۳۵۹). جهانگیرنامه (توزک جهانگیری). به کوشش محمد هاشم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

حسین‌نامه. (۱۳۹۳). به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. ج ۵. تهران: چشمه.
حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی. (۱۳۶۶). تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تاشاه صفی. تصحیح احسان اشراقی. تهران: علمی.

الحسینی المدنی، ضامن بن شدقم. (۱۳۷۸). تحفة الأزهار و زلال الأنهار في نسب ابناء الأئمة الأطهار عليهم صلوات الملك الغفار. ج ۲. تهران: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.

حسینی مرعشی تبریزی، اسمعیل. (۱۳۷۰). عالم‌آرای شاه‌طهماسب. تصحیح ایرج افشار. ج ۱. تهران: دنیای کتاب.
خان‌زمان‌خان، غلامحسین. (۱۳۷۷). تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه). به کوشش محمدمهدی توسلی. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

خیام‌پور، عبدالرسول. (۱۳۶۸). فرهنگ سخنوران. ج ۱. چ ۱. تهران: طلایه.
دست‌نویس تاریخ صفویه، نشانه اختصاری [م ۳]. دست‌نویس به شماره (۲۴۶۰۳-۵). محفوظ در کتابخانه ملی ایران. تاریخ کتابت: سده چهاردهم هجری؟

دست‌نویس حسین‌نامه / داستان حسین گُرد. نشانه اختصاری [ح]. به شماره (MS. D - 421). محفوظ در کتابخانه سن‌پترزبورگ روسیه. تاریخ کتابت: ۱۲۵۵ ق - ۱۲۶۰ ق. محل کتابت: کاشان.

دست‌نویس داستان حسین گُرد. نشانه اختصاری [مج]. به شماره (۱۲۵۷). محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی. تاریخ کتابت: سده سیزدهم هجری؟

دست‌نویس داستان عبدالمؤمن‌خان. نشانه اختصاری [دا]. به شماره (۵۶۵۱). محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تاریخ کتابت: ۱۳۲۱ ق. محل کتابت: مشهد.

دست‌نویس یتیم‌نامه شاه‌عباس جنت‌مکان. نشانه اختصاری [ی]. به شماره (MS. XAN 44). محفوظ در کتابخانه سن‌پترزبورگ روسیه. تاریخ کتابت: ۱۲۳۴ ق.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمدمعین و سید جعفر شهیدی. ج ۷، ۱۲، ۱۵. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
دولت‌آبادی، عزیز. (۱۳۷۷). سخنوران آذربایجان (از قطران تا شهریار). ج ۱. چ ۱. تبریز: ستوده.

رازنهان، محمّدحسن و مریم عابدینی مغانکی. (۱۳۹۵). «اجامه و اوپاش و حکومت شاه‌عباس اول صفوی: همگرایی و واگرایی‌ها». دوفصلنامه تحقیقات تاریخ اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۶. ش ۱. صص ۷۷-۵۹.

رحیم‌لو، یوسف. (۱۳۹۳). تاریخ جامع ایران. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی و صادق سجّادی. ج ۱۰ و ۱۱ (دنباله ایلخانان تا ظهور صفویان / دنباله صفویان، افشاریان و زندیان). چ ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. صص ۶۸۵-۸۴۶.

۱-۵۵۱.

رشوند، محمد علی بن محمد زمان. (۱۳۷۶). مُجمل رَشَوْنَد. تصحیح منوچهر ستوده و عنایت‌الله مجیدی. ۱ ج. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

ریاض الإسلام. (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویّه و افشاریّه). ترجمه محمدباقر آرام، عباسقلی غفاری فرد. ۱ ج. تهران: امیرکبیر.

زیدری نسوی، محمد خرندزی. (۱۳۸۹). نفثة المصدور. تصحیح امیرحسین یزدگردی. ۳ ج. تهران: توس.

صاعدی شیرازی، میرزا نظام‌الدین احمد بن عبدالله. (۱۹۶۱ م). حدیقة السلاطین قطب‌شاهی. تصحیح: سید علی اصغر بلگرامی. حیدرآباد - دکن: سلسله مطبوعات اداره ادبیات اردو.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۵. ج ۷. تهران: فردوس.

ضرابی، عبدالرحیم بن محمد ابراهیم. (۱۳۷۸). تاریخ کاشان. تصحیح ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.

طرسوسی، ابوظاهر. (۱۳۹۵). حماسه قران حبشی. تصحیح میلاد جعفرپور. ۲ ج. ۱ ج. تهران: علمی و فرهنگی.

طرسوسی، ابوظاهر محمد بن حسن. (۱۳۸۰). ابومسلم‌نامه. تصحیح حسین اسماعیلی. ۳ ج. تهران: معین، قطره، انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

عبادی جمیل، سعید و حسین بیات. (۱۳۹۹). «درک نادرست معنای کُرد در شاهنامه». فصلنامه کاوش‌نامه دانشگاه یزد. س ۲۱. ش ۴۶. صص ۱۹۱-۲۰۹.

عدلی، محمدرضا. (۱۳۹۲). «حیدری و نعمتی». دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. ج ۲۱. ۱ ج. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. صص ۵۳۲-۵۳۵.

فلسفی، نصرالله. (۱۳۶۴). زندگانی شاه‌عبّاس اول. ج ۵. ج ۳. مجلد. تهران: علمی.

قریشی کرین، حسن. (۱۳۸۹). قم از ابتدای دوره قاجار تا مشروطه. ۱ ج. قم: نشر زائر.

قطغان، محمدیار بن عرب. (۱۳۸۵). مستخر البلاد (تاریخ شبانیان). تصحیح نادره جلالی. ۱ ج. تهران: میراث مکتوب.

گلچین معانی، احمد. (۱۳۶۹). کاروان هند. ج ۱. چ ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.

لکهنوی، آفتاب‌رای. (۱۳۵۵). تذکرة ریاض العارفین، حسام‌الدین راشدی. ۱ ج. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

متولی امامی، سید محمدحسین. (۱۳۹۰). «عصر صفوی و هم‌سویی معرفتی فقه و عرفان». مجله پگاه حوزه. ش ۳۱۶. صص ۱۰۶-۱۰۲.

مجیر شبانی، نظام‌الدین. (۱۳۴۶). تشکیل شاهنشاهی صفویّه. تهران: دانشگاه تهران.

- مرعشی، ظهیرالدین. (۱۳۶۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. تصحیح برنهارد دارن. تهران: گستره.
- مفرد کهلان، جواد. (۱۳۸۹). «تبارشناسی افسانه حسین کرد». دوهفته‌نامه رودکی. س ۵. ش ۶۱-۶۲. صص ۳۴-۳۵.
- منجم یزدی، ملا جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۶). تاریخ عباسی / روزنامه ملا جلال. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید.
- منشی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۸۳). خلاصه‌التواریخ. تصحیح احسان اشراقی. ج ۱. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- میرجعفری، حسین. (۱۳۸۹). «حیدری و نعمتی». دانشنامه جهان اسلام. زیر نظر غلامعلی حداد عادل. ج ۱۴. چ ۱. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی. صص: ۵۱۹-۵۲۱.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه. (۱۲۷۰). روضة‌الصفاء. ج ۱. بی‌جا: بی‌نا.
- مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۳۴). سازمان اداری حکومت صفوی (تحقیقات، حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرةالملوک). ترجمه مسعود رجب‌نیا با حواشی محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- نصرآبادی، محمدطاهر. (۱۳۷۸). تذکرة نصرآبادی (تذکرةالشعرا). ج ۱. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. چ ۱. تهران: اساطیر.
- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر. (۱۳۸۳). تاریخ جهان‌آرای. تصحیح سید سعید میر محمد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.